هفتاد و سه ملت

یا

اعتقادات مذاهب

رساله ای در فرق اسلام از آثار قرن هشتم هجری

از روی نسخه‌ی منحصر بفرد متعلق به کتابخانهٔ ملی پاریس

کتابت شده سال ۸۸۷ هجری

باهتمام و تصحیح

دکتر محمد جواد مشکور

با مقدمه و حواشی

ناشر :



بها : ۳۰ ریال

هفتاد و دو ملتند در دین کم و بیش
از ملتها عشق تو دارم در پیش
چه کفر و چه اسلام و چه طاعت چه گناه
مقصود توئی بهانه بردار از پیش

منسوب بعمر خیام.

مقدمه

در دسامبر ۱۹۵۶ که سال آخر دوره دکترای خود را درباره تاریخ ادیان در دانشگاه پاریس یعنی جامعه سربن میگذرانیدم ، در ضمن مطبوعات طهران رساله‌ای بدستم افتاد بنام « معرفةالمذاهب » تألیف « محمود طاهر غزالی معروف بنظام » که که باوجود کمال اختصار مشتمل بر ذکر فرق و اطلاعات مفیدی از مذاهب اسلامی است . این رساله راجناب آقای میرزاعلی‌اصغرخان حکمت ، استاد کرسی‌ملل و نحل در دانشگاه طهران در شماره اول سال چهارم دانشکده ادبیات باحواشی ممتعی که حکایت از وسعت اطلاع معظم‌له برفرق و مذاهب اسلامی میکند بطبع رسانیده‌اند .

من نیز بفکر آن افتادم که‌ازفرصت طلبگی دراروپا استفاده کرده‌از نظر پیشرفت در مطالعات خود از نسخ سودمندی که در این فن بزبانهای فارسی و عربی در کتابخانه‌های فرانسه و انگلستان وجود دارد عکس بردارم ، باشد که وقتی آنها را بچاپ رسانیده طالبان تحقیق در علم ملل و نحل اسلامی را ره‌آوردی از فرنگستان آورده باشیم .

در بین نسخی که بدست نگارنده این‌سطور افتاده نسخه کتاب حاضراست که‌اینك بین‌الدفتین بنظر خوانندگان میرسد ، و آن رساله‌ای است در پنجاه ودو ورق بقطع ۱۲ × ۱۸ که بخط نستعلیق خوبی باسرلوحه و حاشیه مذهب بسال ۸۸۷ هجری بدست کاتبی بنام « حسین‌بن شمس‌الحسینی الاسترابادی » در دارالسلطنه تبریز کتابت

شده و فعلا متعلق به کتابخانه ملی پاریس است و در آنجا درضمن نسخ فارسی بشماره ٦٨ به ثبت رسیده است .

عنوان رساله و نام مصنف آن معلوم نیست فقط در رویه اول از ورق دوم عبارت « در اعتقادات مذاهب » نوشته شده است و بسی افسوسی است که هنوز نتوانسته‌ایم درجائی نام و نشانی از این کتاب پیدا کنیم، همینقدر از مطاوی آن چنان بدست میآید که مصنف پس از روزگار مولانا جلال الدین بلخی رومی میزیسته و باشعار وی درديوان شمس تبریزی مکرر استناد جسته و بیشك ازعلمای قرن هشتم و یا نهم هجری بوده است.

ازسبك عبارت و ساختمان بعضی از جملات چنان برمیآید که مصنف ازمردم شهر تبریز بوده وماننذقطران وهمام تبریزی زبان مادری‌اش فارسی نبوده است .

با آنکه مذهب سنت وجماعت درزمان اوهنوز مذهب غالب مردم تبریز بود و مصنف خود را موظف و مکلف میدانسته که همه مذاهب وفرق مورد بحث را بامعیار آن مذهب که در آنروزگار درپیش عامه مردم‌ایران فرقه ناجیه‌وحقه بشمار میرفته است بسنجد بازاز جهة صوفی‌مشربی ووسعت نظری که داشته برخلاف اقران خویش در تکفیر فرق دیگر کوتاه آمده و باسماحت و گذشت و عفت قلمی که از مختصات اوست به بحث در فرق پرداخته است ، حتی چنانکه از عبارات او در باب فرقه‌هفتاد وسوم برمیآید بمذهب سنت وجماعت که خودرا مدافع آن معرفی میکند اعتقادمحکمی نیز نداشته است .اطلاعاتی که در متن کتاب راجع به فرق آمده خیلی ملخص است و بیشتر جنبه خطابی دارد و شاید مصنف اهل وعظ و خطابه بوده زیرا در این فن تردست است مشرب مصنف تصوف است و کتاب ازمشحوان ازاصطلاحات وکلمات صوفیه و آیات قرآنیه و احادیث نبویه واشعار فارسی و عربی است عنوان هر فرقه اغلب بایك عبارت عربی آغاز میشود که بنظر میرسد مولف آنها راعیناً از کتب کلامی برداشته باشد.

سبك ساده وسلس ودرعین حال مسجع کتاب این حدس را درخواننده اهل فن تقویت می کند که بایستی اسلوب نگارش مصنف تحت تأثیر گلستان سعدی قرار گرفته باشد .

کاتب رساله باآنکه مردی خوش‌خط بوده سوادعربی درستی نداشته و اغلب عبارات تازی و گاهی برخی از کلمات را بد خوانده و در نتیجه غلط نوشته است. از اینجهت ما بزحمت موفق به تصحیح این رساله شدیم.

اما راجع به تسمیه کتاب به **هفتاد و سه ملت**، چنانکه در پیش گفتیم نام مصنف واسم کتاب درمتن این رساله‌اصلا ذکر نشده است ومصنف مانند دیگر علمای فرق، فرقه‌های اسلامی را بنا بسنت دیرین به **هفتاد و سه گروه** تقسیم کرده و این عبارت با خطی درشت در متن کتاب آمده است، ما نیز به تبع وی نام کتاب را **هفتاد و سه ملت** گذاردیم.

اساس تقسیم فرق اسلامی بهفتاد و سه گروه حدیثی است منسوب به پیغمبر اسلام که باختلاف روایات چنین آمده است[1]:

افترقت اليهود علی احدی وسبعين فرقة، و افترقت النصاری علی اثنتين وسبعين فرقة، وتفترق امتي علی ثلاث وسبعين فرقه.

یعنی: «جهودان بهفتاد ویك و ترسایان بهفتاد و دو گروه گردیدند و پیروان من بهفتاد و سه گروه کردند» و ایضاً:

ان بنی اسرائيل افترقت علی احدی و سبعين فرقة، وان امتي ستفترق علی اثنتين و سبعين فرقة كلها في النار الا واحدة و هي الجماعة.

یعنی: «همان سان که بنی‌اسرائیل بهفتادو یك گروه گردیدند، پیروان من نیز بهفتاد و دو گروه گردند و همه ایشان در دوزخند جز یك گروه وآن سنت و جماعت است» وایضاً:

ليأتين علی امتي ما اتی علی بني اسرائيل. تفرق بنواسرائيل علی اثنتين و سبعين ملة، و ستفترق امتي علی ثلاث و سبعين ملة تزيد عليهم ملة، كلهم في النار الاملة واحدة

یعنی: «برامت من همان رود که بر بنی اسرائیل رفت و بدان سان که ایشان بهفتاد و دوگروه گردیدند امت من نیز به‌یك گروه بیشتر، بهفتاد و سه گروه شوند

---

۱ ــ رك: عبدالقاهر بغدادی: الفرق بين‌الفرق طبع مصر ۱۹۴۸ ص ۹ ــ ۱۲

و همه آنان در دوزخ باشند ، مگر یك دسته که رستگار گردند »

و چون ازمحمد ﷺ پرسیدند که‌ای پیغمبر خدای آن دسته کیانند فرمود:

ما انا علیه و اصحابی ، یعنی آندسته که من ویارانم به آنیم .

تقریباً همه علمائی که راجع به علم فرق اسلامی کتابی پرداخته‌اند این حدیث یا مفاد آنرا باختلاف روایات آورده‌اند [۱]

امام‌محمد غزالی(متوفی ۵۰۵هـ) ازکسانی‌است که‌به‌این‌حدیث‌استشهاد کرده‌اند وی در کتاب « فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقة » [۲] در تاویل این حدیث در باره نجات فرق اسلام قائل به‌تسامح شده مینویسد که: **کلها فی الجنة الاالزنادقة.**

یعنی : «همه آن فرق در بهشتند جز زندیقان » .

از دانشمندانیکه خود را به مفهوم این حدیث مقید کرده‌و آنرا در آغاز بحث خویش آورده است و اساس تفرقه وانشعاب فرق اسلامی را بر آن قرار داده و بطور خنده‌آوری کوشیده است عده فرق اسلامی را بر شماری که در حدیث آمده تطبیق کند ، ابومنصور عبدالقاهر بغدادی (متوفی در ۴۲۹هـ) است .

همین‌کار را شهرستانی (متوفی در ۵۴۸) درالملل و النحل و میرسید شریف جرجانی (متوفی در۸۱۶) درشرح المواقف ، ومقریزی (متوفی در ۸۴۵) در الخطط و دیگران نیز کرده‌اند .

ابن‌حزم‌اندلسی(متوفی در۴۵۶) درکتابش «الفصل فی‌الملل‌و الاهواءوالنحل» [۳] اعتمادی باین تقسیم ماشینی نکرده بلکه قائل به یك طبقه بندی منطقی شده و فرق اسلامی را برروی مواضیع مورد اختلاف دسته بندی‌کرده است.

امام فخر رازی (متوفی در۶۰۶هـ) درکتاب مفاتیح الغیب در تفسیر سوره انبیاء آیه ۹۳ نخستین‌کسی است که در صحت این حدیث شبهه نموده است [۴]

---

۱ ــ رك : به متن کتاب ص ۳ و حاشیه آن .

۲ ــ ص ۱۵

۳ ــ ج ۲ ص ۸۸

۴ ــ تفسیر فخررازی طبع اسلامبول ج ٤ ص ۱۹۳

ظاهراً این حدیث بمفهوم و منطوق فوق ازاحادیث موضوعه باشد، بعضی از مستشرقان منشاء این حدیث را غیر اسلامی دانسته و عقیده دارندکه از اخبار یهود و نصاری نشأت گرفته است .

پالگراو Palgrave گوید این حدیث از اعتقاد نصاری راجع به تقسیم فرق ایشان به‌هفتادو دوفرقه منسوب به هفتادو دو شاگرد عیسی که ازایشان درکتاب‌عهد جدید یادگردیده پیدا شده است .

استاد اشتاین شنایدر Steinschneider در مجله مستشرقان آلمانی ZDMG جلدچهارم ص ۱٤۷ ، این قول‌را تقلیدی ازهفتاد و یك فرقه یهود دانسته که ازروایت تورات درباره برگزیدن موسی هفتاد کس از بنی اسرائیل را پدید آمده است .

گلدزیهر درکتاب « العقیدة و الشریعة فی‌الاسلام »[1] ومقالات خود- راجع به« تعداد فرق اسلامی »[2] و «مناظرات بین اهل‌شیعه و سنت »[3]

ادعا کرده که وضع اصلی حدیث فوق چنانکه درصحیح بخاری‌و مسلم ، وسنن ابو داود ، و ترمذی ، و نسائی ، وابن ماجه ، ومسنداحمدبن‌حنبل وطیالیسی آمده ، چنین بوده است :

الایمان بضع وستون شعبة و الحیاء شعبة من الایمان[4]

یعنی : «ایمان شصت و اندشعبه است و حیاء شعبه‌ای از ایمان است » و هیچ ارتباطی به تقسیم فرق اسلامی نداشته است ، منتهی در گذشت روزگار مقصود از کلمه «شعبه» بد فهمیده شده و بصورتهائی که گذشت تحریف پذیرفته است[5] .

از یك نگاه اجمالی بفهرست فرق مذکور در این رساله معلوم میشود نام‌عده

---

1 – Goldziher : Le Dogme et la Loi de l' Islam, Paris, 1920 . P. 157 . ترجمه عربی ص ۱٦۷ طبع مصر ۱۹٤٦

2– Revue de l, Histoire des Religions, vol 26 , P . 129 .

3– Beiträge Zur Literaturgeschichte der Schi' a und der sunnitischen, Polemik { Sitzungsber . der k . Akad . d . Wien Phil . hist } . 1874,78 P, 445 .

4– Wensinck { A. J. } Concordances et indices de la tradition Musulmane , Leyde , depuis 1933 . T. 1. : الایمان
و محمد فوآد عبدالباقی : مفتاح کنوز السنة طبع مصر ۱۹۳٤ ص ۷۲

٥– فیلپ حتی ، مختصر کتاب الفرق بین‌الفرق قاهره ۱۹۲۱ ص ۱٥

زیادی از فرقی که در آن آمده غیر مأنوس و درکمتر کتابی ازکتب این بحث از آنها ذکری رفته است ، ناچار این سؤال پیش میآید که مصنف آنها را از کجا گرفته و مأخذاوچه بوده است ؟ ،آیابعضی از فرق را خود اختراع کرده ؟ ویاآنها را ازکتابی که اکنون برماشناخته نیست گرفته است ؟

خوشبختانه نام بعضی ازاین فرق نا مأنوس در «رساله معرفة المذاهب» که در آغازاین مقدمه ذکر آن رفت آمدهاست ، ممکن‌است قائل شویم که مولف آن‌محمود غزالی در هنگام تألیف رساله خود ، این رسالهرا در دست داشته و یاهردوی ایشان از یك منبع برخوردار شده باشند . ما برای مزید فایدهٔ در ذیل فهرست الفبائی که در آخرکتاب ار فرقه ها دادیم ، بسیاری از فرق مشترك بین دوکتاب را از رساله معرفة المذاهب از نظر مقایسه بین دو متن یادکردیم.

میخواستیم فهرست جامعی از مآخذی که در تحقیق حواشی از آنها استفاده کردیم بدهیم ولی بعلت‌قلت فرصت ازآن صرف نظرکرده بهمان مراجعاتی که درذیل صفحات به‌کتب دادیم بسنده کردیم فقط یکی از مراجع فرنگی را که ممکن است بر خوانندگان غیر آشنا به‌کتب مستشرقان پوشیده باشد در ذیل میاوریم[1]

طهران پنجم مهرماه۱۳۳۷

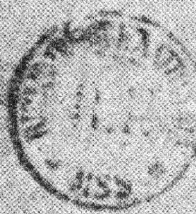
دکتر محمد جواد مشکور .

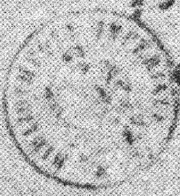
1– Hughes {T.P.} Dictionary of Islam , London , 1896 .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبینا
محمد وآله الطیبین الطاهرین وسلم اما بعد
چون این طایفه بلند همت که در گلخن بدن می سوزند و شعله
انوار انجمن بی افروزند خانه از تجرید و جامه از تفرید و لقمه
از توحید ظاهر از خاک باطن از عالم پاک میان عدم و وجود
نهاده از یک طرف گرفته و دیگر طرف گذاشته نطاق نفی و
[illegible] بر میان عهد عبودیت بسته از طاق و رواق دنیا
و طمطراق کبر و ریا بجسته از شراب لایزالی مدهوش در قبه [illegible]
و دنیا [illegible] بر تخت کامرانی مدهوش کلاه [illegible] آشفته

[illegible] والحمد لله رب
العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله أجمعين
كتبه العبد الفقير إلى رحمة الله الغني حسين بن
شمس الحسيني الاسترآبادي في
شهور سنة سبع وثمانين وثمانمائة
الهجرية النبوية بدار السلطنة
تبريز





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین، وسلم اما بعد چون این طایفه بلند همت[1] که درلگن[2] بدن می‌سوزند و شعلهٔ انوار انجمن میافروزند خانه از تجرید[3] و جامه از تفرید[4] و لقمه از توحید[5]، ظاهر از خاك، باطن از عالم پاك، میان عدم و وجود بداشته از یك طرف گرفته و دیگر طرف گذاشته، نطاق[6] فقر و مسکنت بر میان عهد عبودیت بسته از طاق و رواق دنیا و طمطراق[7] کبر وریا بجسته، از شراب لایزالی بیهوش، در قبهٔ مزین اولیائی برتخت کامرانی مدهوش، کلاه **رب اشعث اغبر**[8] برسر ومرقع

۱ـ ظاهرا مراد از طایفه بلندهمت اهل تصوف وعرفان باشد .

۲ـ لگن دراینجا بمعنی شمعدان است چنانکه منوچهری در لغزشمع گوید :

کوکبی آری ولیکن آسمان تست موم　　　عاشقی آری ولیکن هست معشوقت لگن

ر ك : برهان قاطع (دکترمعین) .

۳ـ خالی‌شدن قلب سالك از ماسوی‌الله .

٤ـ تفرید تحقق بنده‌است بحق بنحویکه حق عین قوای بنده باشد .

٥ـ توحید سه‌چیزاست : شناختن‌خدا بپروردگاری ، اقرار بیکتائی‌او ، نفی‌شریك و انبازازوی (تعریفات جرجانی) .

٦ـ نطاق : بکسرنون ، کمربند و میان بند مردان (منتهی‌الارب) .

۷ـ طمطراق ء بضم اول وسوم بمعنی کر و فر و خودنمائی (برهان‌قاطع).

۸ـ اشعث : مرد ژولیده موی (منتهی الارب)، اغبر : خاك‌آلود (مجمع‌البحرین). سعدی در قصیده فارسیه که مطلع آن : ای نفس اگر بدیدهٔ تحقیق بنگری، است فرماید :

ننك ازفقیر اشعث واغبرمدار از آنك　　　در وقت مرك اشعث و در گور اغبری

یخصفان علیهما من ورق الجنة[1] دربر، حریق نیران افتراق و غریق بحار احتراق عود وجود اشتیاق در مجمر قضا و قدرسوخته، آتش جنون در کانون فنون‌افروخته، سالك مسالك علوم بکام فطنت[2] پیموده، نهال فروع واصول درعرصه منقول و معقول[3] بنشانده، صوفی جانش درخانقاه دل سرحیرت برزانوی مراقبت[4] نهاده، که برید الهام از درگاه اله درآمد که چه نشستهٔ که دوران عمر چون آب روان و ایام زندگانی هرچند از ضربت بلامغموم وهستی از شربت ابتلا مسموم است، مستی پیش پای‌خود نظری‌کن ودر عاقبت کار، و سفر آخرت را توشهٔ برد ار از علمی که نافعست و ناگزیر و ناچار، براوراق کتابی بنگار و برطریق کتابت نقل نقل مذاهب و ملل وادیان بحرکت بنان درکسوت‌حرف وبیان مرتب گردان ومعول[5] درین‌تلفیق برتوفیق ربانی‌کن واعتماد درین جمع وتفریق واسناد درین ترتیب و تطبیق بر هدایت(F 3) سبحانی و حمایت رحمانی دار، تا مگر روزی رزمهٔ[6] علوم و طراز حلقهٔ مفهوم معلوم گردد و ارواح متحیره بدو بیاساید و اشباح منفکره بدو بیاراید[7] چون گل

۱ـ قسمتی از آیه : فدلیهما بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما و طفقا یخصفان علیهما من‌ورق‌الجنة (الاعراف‌آیه ۲۱) .

۲ـ فطنت : بکسر اول زیرکی و دانائی (غیاث‌اللغات).

۳ـ منقول علمی است که اساس آن بر روایات ومنقولات است چون فقه‌وحدیث، و معقول علمی است‌که اساس‌آن برتعقل ومسائل عقلانی است چون حکمت وفلسفه، ابن یمین طغرائی فریومدی (متوفی۷۶۹) دراین معنی گوید :

خداوندا مرا در علم منقول	زبان‌ودیده گویا گشت و بینا
بمعقولات‌نیزم دسترس هست	اگر چه نیستم چون‌ابن‌سینا

۴ـ المراقبة استدامة علم العبد باطلاع الرب علیه فی جمیع احواله . (تعریفات جرجانی) .

۵ـدرالاصل معمول، ظاهراً معول صحیح است .

۶ـ رزمه بفتح اول بوقچه ودرعربی بکسراول بمعنی پشتواره (برهان قاطع)

۷ـ کذا فی‌الاصل ظاهراً بیارامد درست باشد .

دنیا رقم حمایت دارد ، **قل متاع الدنیا قلیل** [۱] ، و هدیهٔ دنیی تعلق بعالم باقی دارد **والباقیات الصالحات خیر** [۲] ، **هفتاد و سه گروه** که هرفریقی طریقی پیش گرفته‌اند و هـر طایفه‌ای بمذهبی و ملتی قانع شده و مسرور گشته **کل حزب بما لدیهم فرحون** [۳]. سرجملهٔ [۴] جمیع مذاهب را جمع گردان ، خراج شهر علم را استخراج کن و اعتقاد امم را تاراج کن ، کنوز رموز سالکان هرملت واشارات وعبارات روندگان هرجهت را با نفوذ عقول عقلاء عالم و جواهر فهم و درك اولاد بنی آدم ذریعهٔ خدمت ساز و بمجلس منیع وسده رفیع جناب سلطنت مآب فلان. (؟) [۵] هرچند بضاعت مزجاة [۶] معیره [۷] الفاظ معبره در تیز بازار فضل و هنر رواجی ندارد ، امید واثق که توفیق رفیق آید. **هذا افتتاح الکتاب بعون الله الملك الوهاب . قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستفترق امتی ثلاثة وسبعین فرقة احدیها الناجیة، صدق رسول الله.**

۱ـ مأخوذ ازآیه ۷۹ از سوره نساء : قل متاع الدنیا قلیل والاخرة خیر لمن اتقی.

۲ـ مأخوذ از آیه ٤٥ از سوره الکهف : المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیرعندربك ثواباً وخیر أملا .

۳ـ ازآیه ٥٦،سوره المؤمنون : فتقطعوا امرهم بینهم زبراً کل حزب بما لدیهم فرحون.

٤ـ سرجمله بهتروگزیده ترچیزها ازهرچیزی (فرهنك نفیسی) .

٥ـ کذا فی اصل،معلوم نیست مؤلف کتابش را بنام چه پادشاهی میخواسته تقدیم کند در نسخه جای سفید وخالی برای نام شاه گذاشته نشده است .

٦ـ مزجاة بضم اول بمعنی اندك و بی‌اعتبار و بضاعت مزجاة بمعنی متاع قلیل و اندك است (غیاث اللغات).

۷ـ عیره الامر تعییراً : عیبناك ساخت کار او را و نیز تعییر : سرزنش کرد است (منتهی الارب) بنابراین معیره بمعنی نکوهیده ومعیوب است .

۸ـ تمام این حدیث چنین است : لیأتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل حتی ان کان منهم من اتی امة علانیة لکان فی امتی من یصنع ذلك ، و ان بنی اسرائیل تفرقت علی اثنتین وسبعین مله ، و تفترق امتی علی ثلاث و سبعین ملة : کلهم

بقیه حاشیه در صفحه بعد

فهرست الفرق

فرقه ۱	فرقه ۲	فرقه ۳	فرقه ٤	فرقه ٥
جبریه	قدریه	سوفسطائیه	وجودیه	معطلیه
فرقه ٦	فرقه ۷	فرقه ۸	فرقه ۹	فرقه ۱۰
سابقیه	علی العرشیه	حلوایه	فشاربیه [1]	مهملیه
فرقه ۱۱	فرقه ۱۲	فرقه ۱۳	فرقه ۱٤	فرقه ۱٥
مرجیه	جلیلیه	خوفیه	سارقیه	ثنویه
فرقه ۱٦	فرقه ۱۷	فرقه ۱۸	فرقه ۱۹	فرقه ۲۰
اتحادیه	تناسخیه	متصلیه	منفصلیه	حروریه
فرقه ۲۱	فرقه ۲۲	فرقه ۲۳	فرقه ۲٤	فرقه ۲٥
فارقیه	منکریه	شیطانیه	معتزلیه(F.4)	کیسانیه
فرقه ۲٦	فرقه ۲۷	فرقه ۲۸	فرقه ۲۹	فرقه ۳۰
وهمیه	بکریه	راوندیه	مشبهیه	جهمیه
فرقه ۳۱	فرقه ۳۲	فرقه ۳۳	فرقه ۳٤	فرقه ۳٥
زنادقیه	مترفیه	ملاحده	منجمیه	وضعیه
فرقه ۳٦	فرقه ۳۷	فرقه ۳۸	فرقه ۳۹	فرقه ٤۰
فلاسفیه	کرامیه	خازمیه	اباضیه	لوزیه

(بقیه ازحاشیه صفحه پیش)

فی النار الاملة واحدة ، ما انا علیه و اصحابی . (جامع الصغیر سیوطی ج ۲ ص ۳۸۲) .
عن علی بن ابی طالب قال سمعت رسول‌الله ص یقول ان امة موسی افترقت بعده علی احدی وسبعین فرقه، فرقة منها ناجیة وسبعون فی النار وافترقت امة عیسی بعده علی اثنین وسبعین فرقه، فرقة منها ناجیة واحدی سبعون فی النار وان امتی ستفترق بعدی علی ثلاثة وسبعین فرقه وفرقة منها ناجیة اثنتان وسبعون فی النار. (سفینه بحار مجلسی ج۲ ص ۳٥۹) راجع ببحث دربارهٔ این روایت رجوع کنید بتاریخ مذاهب اسلام یاترجمه الفرق بین الفرق بغدادی بقلم نگارنده ص ۳ـ٤ و نیز بیان الادیان طبع مرحوم اقبال ص ۲۳ .

۱ـ کذا فی الاصل .

فرقه ٤١	فرقه ٤٢	فرقه ٤٣	فرقه ٤٤	فرقه ٤٥
اخشبیه	ثعلبیه	قاسطیه	تکونیه	متوسمیه
فرقه ٤٦	فرقه ٤٧	فرقه ٤٨	فرقه ٤٩	فرقه ٥٠
محروقیه	بوستانیه	مفروعیه	نجاریه	خارجیه
فرقه ٥١	فرقه ٥٢	فرقه ٥٣	فرقه ٥٤	فرقه ٥٥
شیعیه	رافضیه	امامیه	ناوسیه	امیریه
فرقه ٥٦	فرقه ٥٧	فرقه ٥٨	فرقه ٥٩	فرقه ٦٠
اسمعیلیه	جلامده	حکمیه	لاعنیه	رجعیه
فرقه ٦١	فرقه ٦٢	فرقه ٦٣	فرقه ٦٤	فرقه ٦٥
متربصه	قبریه	واقفیه	حشویه	فانیه
فرقه ٦٦	فرقه ٦٧	فرقه ٦٨	فرقه ٦٩	فرقه ٧٠
اثریه	مولهیه	مبدائیه	کنزیه	صوفیه
فرقه ٧١	فرقه ٧٢	فرقه ٧٣		
دهریه	شمراخیه	سنیه		

قالوا : لیس الانسان فی حرکاته و سکناته اختیار [1]

فرقه ۱ جبریه

گویند آدمی درخم چوگان قضاوقدر چون گوی باشد عاجز و بیچاره و مجبور و مقهور و هیچکس را در هیچ حال اختیاری (نه) چون سنك آسیا که مقتضای او سکونست و آرام ، اما بسبب که درتاك و تابست [2] طوعاً وکرهاً ، چون حرکات و سکنات آدمیان بقضا و قدرست نه بارادت و اختیار ، در حقیقت بندگان را نه قول باشد و نه فعل نه خیر و نه شر نه طاعت و نه معصیت ، جهة انك گردش همه بـا اوست و حول وقوت همه ازو ، که **لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم** [3] ، عمود دینست .

اهل سنت و جماعت گویند مسلم که همه بارادت اوست و مشیت کردگار جل جلاله، ولیکن بندگان را نوعی اختیاری درمیان است، چنانك رفتار اسب درزیر سوار هم باختیار است و هم بی اختیار ، سیری که ازرعشه واسترخای [4] اعصاب درحرکت باشد دیگرست (F.5) وسیری که حرکت دهد دیگر ، اگرچنان بودی که درجبلت انسانیت

۱ـ الجبر اسناد فعل العبد الی الله (والجبریة الخالصه) قالوا لاقدرة للعبد اصلا والله لایعلم الشیء قبل وقوعه و علمه حادث لافی محل ولایتصف بما یوصف به غیره کالعلم و القدرة، والجنة والنار تفنیان، ووافقوا المعتزلة فی نفی الرؤیة وخلق الکلام وایجاب المعرفة بالعقل (مواقف ج ۳ ص ۲۹٤) .

۲ـ کذا ، ظاهراً غلط کاتب است و بایستی درتب وتاب باشد ، عمرخیام فرماید:

بابط میگفت ماهئی در تب و تاب	باشد که بجوی رفته باز آید آب
بط گفت که چون من وتو گشتیم کباب	دنیا پس مرك ما چه دریا چه سراب

۳ـ لاحول ولا قوة الا بالله دواء من تسعة و تسعین داء ایسرها الهم . (جامع ـ الصغیر سیوطی ج ۲ ص ٦٤۳) .

٤ـ سستی و نرمی وفروهشتگی (منتهی الارب) .

وخلقت بشریت استطاعت نبودی او امر و نواهی شرع عبث بودی ، **قوله تعالی: افحبتسم انما خلقلنا کم عبثاً .**[۱]

فرقه ۲ قدریه

قالوا: اناخلقنا و ملکنا امرنا و کف عنا مشیته،[۲] گویند سررشته اختیار بدست ماست ، طاعت و معصیت خیر وشر فعل بندگان است نه بقضاست و نه بقدر و نه بخواست کسی دیگر ، ارادت ومشیت و خواست حق جل جلاله با کار ما کاری ندارد ، اگر نه چرا باید که آدمی گرفتار کردار خود باشد ، **قوله تعالی : کل نفس بما کسبت رهینة ،**[۳] حاصل آنست که اهل جبر میگویند همه او کرد ، اهل قدر میگویند همه ما کردیم ، قدریان قدرِ قدرت او ندانستند بخود غره شدند ، جبریان بنهایت حکمت او نرسیدند از عدل او غافل گشتند ، مقصود جبری آنست که با رسول‌الله منازعت کند و مقصود قدری آنست که لااله الاالله بر گیرد .

اهل سنت وجماعت گویند نه جبری ایم و نه قدری ، **قال علی ابن ابی طالب کرم‌الله‌وجهه : لاجبر ولاتفویض**[٤]، نه ترا بتو فراگذشته‌اند و نه بتو بگذاشته‌اند بلك درین میانه بداشته‌اند تا سلسلهٔ باشد یکسر بلم‌یزل و یکسر بلایزال تا آن سر نجنبانند این سر نجنبد یعنی صورت افعال از بندگانست .

فرقه ۳ سوفسطائیه

قالوا الکاینات باسرها خیال فی خیال ،[٥] گویند در واقع حال نفس چنانست که هیچ چیز وجود ندارد هرچه

۱ـ افحسبتم انما خلقنا کم عبثا وانکم الینالاترجعون (سوره‌المؤمنون آیه ۱۱۷).

۲ـ هم الذین یزعمون ان کل عبد خالق لفعله ولایرون الکفر والمعاصی بتقدیرالله تعالی . (تعریفات جرجانی) .

۳ـ المدثر آیه ٤١ .

٤ـ رجوع کنید : به‌سفینة البحارمجلسی ج یك‌ماده جبرص . ١٤ .

٥ـ السوفسطائیه وهم مبطلواالحقایق انهم ثلاثة اصناف : فصنف منهم نفی‌الحقایق جملة ، و صنف منهم شکوا فیها ، وصنف منهم قالوا هی‌حق عند من هی عنده‌حق ، وهی باطل عند من هی‌عنده باطل (ابن‌حزم ، الفصل ج ۱ ص ١٤) .

بینی تمثالست و عالم سراسر همه خیالست آسمان و زمین‌وعرش و کرسی و لوح و قلم و بر و بحر، چمنده وپرنده وگوینده و شنونده ، دنیا وآخرت ، حیات و ممات وجود و عدم، دوزخ و بهشت ،کفر و اسلام ، عقل وفهم وهرچه و هم بدان رسد همه خیالست در خیال (F6) وهستی خود را خیال دانند .[۱]

شعر[۲] :

جهان هیچ با هیچان[۳] ، خیال‌خواب ما پیچان
وگرخفته بدانستی که‌درخواب‌است[٤] چه‌غم‌بودی

یکی باغ ارم‌دیده ، یکی داغ والم دیده[٥]
وگر بیدار بودی او نه باغ و نه الم بودی[٦]

خیالی بیند آن خفته باندیشه فرو رفته
و گر زین خواب آشفته بجستی در نعم بودی

---

۱ ـ «مذهب ایشان آن است که هیچ چیزرا که می‌بینیم اصلی نیست‌وآنچه‌در بیداری بینیم همانست که درخواب بنیم ، چنان شنودم که این سخنی است که اصحاب منطق وضع کرده‌اند و هیچکس بهیچ روزگار این مذهب نداشته است » (ابوالمعالی ، بیان‌الادیان طبع مرحوم اقبال ص۲۱). ابنان در اواخرقرن پنجم ق م در یونان پیدا شدند و چون برای غلبه برمدعی در مباحثه بهر وسیله متشبث میشدند لفظ Sophiste یعنی سوفسطائی برای ایشان علم‌شد وشیوهٔ ایشان سفسطه یعنی Sophisme نامیده‌شد . رك (فروغی‌سیر حکمت دراروپا چاپ اول ص ۱۷) .

۲ـ این قطعه از مولانا جلال‌الدین بلخی‌در دیوان شمس‌تبریزی است ومطلع آن این است :

اگرسیم‌وزرم بودی‌مرامونس‌چه کم بودی   وگر یارم ففیرستی ززرفارغ چه‌غم‌بودی

رك (دیوان شمس طبع امیر کبیر ج ۲ ص ٤٦٥ غزل شماره ۱۱۳۳)

۳ـ دردیوان شمس : جهان هیچ است وماهیچان .

٤ـ دردیوان شمس : در خوابم .

٥ـ دردیوان شمس : یکی زندان وغم دیده یکی باغ ارم دیده .

٦ـ دردیوان شمس : وگربیداربودی او نه‌زندان نه ارم بودی .

اهل سنت و جماعت گویند که بحث وجدل با این مخیل وجهی ندارد، بخیال و سوداکشد، اما اگر ما را بدیشان دست رسد در زندان حبس کنیم و نان و آب از ایشان منع کنیم که از جوع وعطش فریادکنند و ناله زنند گوئیم هیچ غم نباشد همه خواب و خیال است.

فرقه ۴ وجودیه

قالوا: لیس فی الوجود الا الله وافعاله، سبحان من ظهر الاشیاء و هو عینها.

شعر:

بر هرچه توانگشت نهی عین حقست آن — زان نیست معین که کجاهست و کجانیست

ماسوی دیدن احولیست و غیر دانستن جاهلی، فلك و ملك، اعلا و اسفل، جن و انس وحش و طیر، متحرك و ساکن، صور و اشکال، همه اوست هرچه هست یقین چون حباب است بر روی آب.

هر نقش که بر تختهٔ هستی پیداست — آن نقش همان کسست کانرا آراست

دریای کهن که بر زند موجی نو — موجش خوانند و در حقیقت دریاست

جمله یك ذانست اما متصف[1] — جمله یك حرف و عبارت مختلف

آفتابی در هزاران آبگینه تافته — پس برنگی هریکی تاب عیان انداخته (F7)

الحق محسوس و الخلق مغفول، هوالاول و الاخر والظاهر والباطن.

اهل سنت و جماعت گویند حاشاو کلا که خالق مخلوق باشد ورازق مرزوق و عابد معبود، وساجد مسجود، خدای تعالی جل جلاله لطیفست، بحواس ظاهره و باطنه درنیاید وقادر بر کمال که آسمان و زمین را طوق عبودیت در گردن کردن او را سزاست **ان کل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبداً**[2].

۱ــ در اصل: متصل، ظاهراً متصف صحیح است.

۲ــ سوره مریم آیه ۹٤.

فرقهٔ معطلیه ۱

قالوا: العالم لم یزل موجوداً بنفسه کذلك لا بصانع علیم و لا بفاطر حکیم، گویند که عالم همیشه بوده است و خواهد بود و هرگز نباشد که نباشد، خانه‌ایست عالم، بی‌خانه خدا مشمر و معطل است **لیس فی الدار غیرنا دیار**[۲] کس در خانه نیست و گر هست مائیم.

شعر:

ما هیچ نه‌ایم و جمله مائیم	گاهی چو سگیم و گه همائیم[۳]
آنها که طلبکار خدائید خدائید	حاجت بطلب نیست شمائید شمائید[٤]
در خانه نشینید مگردید بهر سو	زیرا که شما خانه وهم خانه‌خدائید
چیزی که نکردید گم از بهر چه جوئید	با خویشتن آئید کجائید کجائید
حرفید وحروفید وکلامید و کتابید	جبریل و براقید و رسولید شمائید[٥]

اهل سنت و جماعت گویند لانسلم که مملکت بی‌مدبر باشد وصنع بی‌صانع باشد محالست، عالم این جهان و آن جهانست و هرچه در هردو جهان است همه‌را آفریدگار، خدای بیچون است، بنا بی‌وجود بانی محالست، **ان الله غنی عن**

۱ــ بدانکه قومی باشند که ایشان‌را معطله خوانند واعتقاد ایشان ضد اعتقادمشبهه باشد گویند نشاید صفت کردن وی بچیزی که آن مخلوقی بود موجود، نشاید گفت باری تعالی شیئی است یاموجود، یا حی، یاقادر، یاعالم، یاسمیع، یابصیر، و امثال این، درقرآن توقف کنیم نگوئیم مخلوق است وغیرمخلوق، واین را ازملاحده گرفته‌اند (تبصرةالعوام طبع مرحوم اقبال ص ٨٦).

۲ــ خوانده درگوش اودرودیوار لیس فی الدار غیره دیار
رك. امثال وحکم دهخدا ج ۳ ص ۱۳۷٤.

۳ــ دردیوان شمس ص ٥۰۰ نظیراین شعر هست ولی بیت بالا یافت نشد:
هیچیم بصورت و بمعنی مائیم که هرچه هست مائیم

٤ــ این شعر از دیوان شمس‌است رك به‌طبع امیرکبیرغزل ۸۷٥ ص ۳۷۰.

٥ــ اسمیدوحروفید و کلامید و کتابید جبریل امینید و رسولان شمائید
(دیوان شمس طبع هند).

العالمین [۱] هستی او بذات خود است و هستی همه بدو . (F8) و در صفات او را مانند نیست و در وجود او را ترکیب نیست ، صفات او قدیم است زنده و پاینده و تواننده و گوینده و بیننده و شنونده باین هفت صفت ذاتی ، **لااله‌الاهو ولاغیره، الله لا اله الا هوالحی القیوم** [۲] بذات پنهانست بصفات پیدا ، هفتادهزار حجاب ظلمت و نور از ذات سبحات [۳] اشراقات و نعات تجلیات کاینات را بسوختی **قال النبی صلی الله‌علیه‌وسلم: ان‌لله سبعین الف حجاب و من ظلمة ومن نور لو کشفها لاحترقت‌سبحات و جهه کل ما انتهی الیه بصره** [٤] خفاش صفتان شب پرست را نور بصر ضعیف است و هرگز در روز از خانهٔ ادبار خود بیرون نیامده‌اند و در فضای ضیای آفتاب جهانتاب پرواز ننموده‌اند وجود آفتاب را انکار کنند ، چه عجب باشد و آفتاب را از نفی و اثبات ایشان چه سود و چه زیان باشد .

شعر

و ما ضر شمساً اشرقت فی علوها ‏ ‏ ‏ ‏ حجود حسودوهوعن نورهاعمی

ای دیده بسی عجایبها بنگر که عجب اینست که تودرکتم عدم بودی او سازنده کار تو ،در ظلمات ارحام امهات نقطهٔ بودی از نطفهٔ و او گردانندهٔ پرگار تو ، در آب و گل بودی ترا جان و دل داد بی شفاعتی سابق و معرفتی لاحق نهاد و با نفخهٔ

۱ـ سوره آل عمران آیه ۹۱ .

۲ـ ازآیةالکرسی سوره البقره آیه۲۵٦ .

۳ـ سبحات : بضم اول و دوم‌جایهای سجود ، سبحات وجه‌الله انوار اوست وجلالت وی تعالی شانه (منتهی‌الارب) .

٤ـ ر ك : مرصاد العباد طبع طهران ۱۳۱۲ شمسی ص٥۷ مولانا جلال‌الدین‌بلخی دراین معنی گفته است :

زانکه هفصد پرده دارد نور حق ‏ ‏ ‏ ‏ پرده‌های نور دان چندین طبق

ر ك (استاد فروزانفر ، احادیث مثنوی ص ٥٠) .

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری راست :

صدهزاران پرده داردبیشتر ‏ ‏ ‏ ‏ هم ز نوروهم زظلمت بیشتر

(ر ك منطق‌الطیر عطار باهتمام دکتر مشکورص٤۸) .

روح صدهزارفتوح بتو فرستاددرداردنیا، دم **یحبونهم و یحبونه**[۱] بتوانداخت،جحود و انکار بخود راه دهی و این همه نعم و نواخت برباد دهی ودرخانهٔ دوست بدشمنی بیرون آیی **قوله تعالی : اولـم یری الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین**[۲] .

اهل سنت و جماعت (F9) خون و مال معطله را برخود مباح دانند ، نفی صانع جل جلاله اعظم کفرست بقول شریعت : **امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لااله الاالله**[۳] ،**صدق الله** .

فرقه ٦ سابقیه

قالوا : الناس صنفان سعید وشقی فلا یضر السعیدذنوبه ولاینفع الشقی بره[٤] گویند آدمی دو گروهند ، اول نیك بختان اند که ازازل ازال[٥] رقم سعادت برجبین ایشان کشیده‌اند و بهیچ گناه ازدرگاه دورنشوندوهیچ معصیت ایشان‌را زیان‌ندارد . گروه دیگر بشقاوت موسومند و از دولت سرمدی محروم ، ایشان را هیچ طاعت فایده ندهد و بهیچ عبادت صاحب سعادت نگردند چنانك حدیث قدسی برین ناطق است **هوءلاء فی الجنة و لاابالی وهولاء فی النار ولاابالی**[٦] .

۱ـ یا ایهاالذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی‌الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی‌المؤمنین اعزة علی‌الکافرین (سوره المائده آیه ٥٩) .

۲ـ سوره یس آیه ۷۷ .

۳ـ امرت ان اقاتل‌الناس حتی یشهد و ان لا اله الا الله و انی‌رسول‌الله ، فاذاقالو ها عصموا منی دماء هم و اموالهم ، الا بحقها و حسابهم علی‌الله (سیوطی ، جامع الصغیر ج ۱ ص ۲۱۷) .

٤ـ رجوع شود به‌حدیث : السعید من‌سعد فی‌بطن امه والشقی‌من شقی فی‌بطن امه (سیوطی‌جامع‌الصغیر ج۲ ص۳۹) .

٦ـ کذا ، ظاهراً « ازل آزال » مقابل ابدآباد .

۷ـ قال‌الله خلقت هولاء للجنة ولاابالی وخلقت هولاء للنار ولاابالی ، مولاناجلال الدین بلخی فرماید :

کای ملائك باز آریدش بما — که‌بدستش‌چشم و دل سوی رجا
لاابالی وار آزادش کنیم — وان خطاها را همه خط برزنیم

(مراة المثنوی ص ۹۲۰).

اهل سنت وجماعت گویند مرغ روح‌را پر و بال، اعمال صالحه باشد تا بدرجات جنات تواند رسید ، **قوله تعالی: الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه**[۱] نازو نعیم جنت جز آء عمل صلحاست وحور وقصور ثواب نیکی (ایشان) ، **قوله تعالی : و حور عین کامثال اللؤ لوء المکنون جز آء بما کانوا یعملون**،[۲] سلاسل و اغلال جز آء و اعمال و افعال کفارست جز آء و فاقاً[۳] ، صدق الله .

فرقه ۷ علی العرشیه[۴]

قالوا: السماء قبلة الدعاء لان الله فوق السماء علی العرش مستقر . گویند عرش اعلی قبلهٔ دعاست ، محتاجان دست دعاء آنجا بردارند وقایع را بدانجا عرض کنند ، مشتاقان لقا آنجا یابند، خلعت[۵] مقبولان آنجا یافتند، شقاوت مردودان آنجا رقم کشیدند ، فی الجمله هرچه رود در مملکت حواله گاه او عرش است ، پس قرارگاه خدای تعالی عرش است و بارگاه کبریای او عرش وجای دیگر نیست ، اوراز آن منظر اعلی برهمه ناظرست (F10) و برحال همه حاضر و قادر ، هر حکم که میخواهد آنجا میراند **الرحمن علی العرش استوی**[۶] .

اهل سنت وجماعت گویند عرش بارگاه عام است تا سرگشتگان در بیابان حیرت نیفتند درشرایع وقایع وحاجات قصد آن درگاه کنند، از این جهت فرمود که **الرحمن علی العرش استوی** و نگفت **الله علی العرش استوی** و اگر نه در هیچ طبقات از آسمان وزمین وکل آفرینش ذرهٔ ازذرات (از نظر) مقدس حق جل جلاله دور نیست ، کینونت حق تعالی با عالم چنانست (که) کینونت روح با کالبد ، چنانك

۱ـ سوره الفاطر، آیه ۱۱ .

۲ـ سوره الواقعه آیه ۲۲و۲۳ .

۳ـ سوره النباء آیه ۲٦ .

٤ـ ظاهراً ایشان همان کرامیه، پیروان ابوعبدالله محمد بن کرام متوفی در ۲۵۵ هجری باشند که آیه ان الله علی العرش استوی را تأویل بظاهر میکرد (رك تاریخ مذاهب اسلام ص ۲۲۱) .

۵ـ دراصل : خلقت .

٦ـ سوره طه آیه ٤ .

روح بهمه ذرات قالب محیط است ، ذات مقدس حق سبحانه و تعالی بهمه ذرات و اجزای عالم محیط است و هیچ ذره از ذرات قالب از روح خالی نیست و با هر ذرهٔ بحقیقت موجود است وهمچنین ذات مقدس حق تعالی با همه ذرات آفرینش بحقیقت موجود است و بهمه محیط .

فرقه۸ حاولیه ۱

قالوا: القلب بیت الله فاذا خلا من الغیر و طهر من الصفات المذمومه انشرح وانفسح فالله جل جلاله یحل فیه.

گویند چون بندهٔ صادق عاشق ، علایق و عوایق را بردارد و بهمگی دل با خدای عزوجل پردازد ، خانهٔ دل را ازجنایت قساوت طهارت دهد و قاذورات صفات ذمیمه وخاروخاشاك دواعی نفسانی‌را جاروب‌زند، دل گشاده گردد ، ازمیدان‌زمین وعرصهٔ آسمان فراخ شود ، خیمهٔ لاهوت در آن دل‌بزنند وهودج عظمت و کبریائی،بارخدای آنجا نزول کند و حق‌تعالی دل منزل سازد چنانك حدیث قدسی برین ناطق است . **لایسعنی ارضی ولاالسمآء ولکن یسعنی قلب‌عبدی‌المؤمن**[۲] ،قدرتهای‌خدای تعالی ازآن‌بنده پدید آید، دریا بعصا شکافتن ومرده زنده کردن وقرص قمر باشارت بدونیم کردن وهمه معجز است انبیا را (F11) ازآنجا گیرندکه خدای در دل ایشان بذاته نزول‌کرده است وکرامات اولیاء : چون ضمیر دلها دانستن ، برروی آب روان شدن

۱ـ الحلول عبارة عن اتحاد الجسمین بحیث تکون الاشارة الی احدهما اشارة الی الاخر کحلول ماء الورد فی‌الورد (تعریفات جرجانی) . الحلولیه فهم من الصوفیة فیوهمون انه قد حصل لهم‌الحلول اوالاتحاد فیدعون دعاوی عظیمه و اول من اظهر هذه المقالة فی‌الاسلام الروافض فانهم ادعواالحلول فی‌حق ائمتهم (فخرالدین‌رازی‌الاعتقادات فرق‌المسلمین والمشرکین ص۷۳) .

۲ـ ر ك ، عوارف المعارف شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی حاشیه احیاءالعلوم غزالی ج ۲ ص ۲۵۰مولاناجلاالدین بلخی راست :

گفت پیغمبر که حق فرموده است	من نگنجم هیچ در بالا و پست
در زمین و آسمان و عرش نیز	من نگنجم این یقین دان ای عزیز
در دل مؤمن بگنجم ای عجب	گر مرا جویی در آن دلها طلب

(ر ك : استاد فروزانفر : احادیث مثنوی ص ۲٦).

وباندك زمانی مسافتی بعید رفتن وامثال این معانی‌جمله از آنجانهندوقول‌سبحانی ، **و لیس فی جبتی و انا الحق** [۱] ازآن دم ونفس آید .

اهل سنت و جماعت گویند مسلم در آینهٔ صیقل زده بطریق عکس صورت بنماید اما درآئینهٔ ذات صورت نیست ، دل آدمی حدی و نهایتی دارد و خدای تعالی بی‌حد و نهایت است ، در دل نگنجد ، آفتاب در طشت پرآب بنماید اما هیچ عاقل نگوید که آفتاب‌ازفلك چهارم بطشت تحویل کرد ، حلول‌وانتقال‌بجناب ملك‌ذوالجلال راه‌ندارد ، **تعالی‌عن ذلك علواً کبیراً** .

فرقهٔ۹ فشاریه ۲

قالوا : الدنیا واموالها مشترکة بین اولادآدم، للذکر مثل‌حظ‌الانثیین [۳] پدر ومادر همه،آدم وحواست مردان و زنان برادر وخواهر یکدیگراند مال دنیا بحساب میراث مشترك‌ست مردان دو سهم وزنان یك سهم (دارند) .

اهل سنت وجماعت گویند قرنها دورشد و نسلها مختلف افتاد و خدای تعالی انبیا ورسل فرستاد و شرایع پدیدآورد، شعب وقبایل را بتقوی‌وطاعت‌رفعت و درجات نهاد ، **قوله تعالی: یا ایها الناس انا خلقناکم من‌ذکرو انثی وجعلناکم**

۱ـ اشاره به‌سبحانی مااعظم شأنی ، ولیس فی‌جبتی سوی‌الله و انا الحق ، سخن بایزیداست مولانا فرماید :

چون همای بیخودی پرواز کرد	آن سخن را بایزید آغاز کرد
عقل را سیل تحیر در ربود	زان قوی‌تر گفت کاول گفته بود
نیست اندر جبه ام الا خدا	چند جوئی در زمین و در سما
آن مریدان جمله دیوانه شدند	کاردها در جسم پاکش میزدند
یك اثر نی بر تن آن ذوفنون	وان مریدان‌خسته در غرقاب خون.

۲ـ نام این فرقه را در هیچ جا نتوانستیم پیدا کنیم . شاید آن از کلمه « فشار » که بمعنی سخن بیهوده‌است گرفته شده‌باشد : « فشار کغراب بیهوده گوئی ، هذا ماتستعمله العامه ولیس من کلام العرب« منتهی‌الارب».

مولانا جلال‌الدین فرماید :

این‌چه‌ژاژاست‌این‌چه کفراست‌وفشار	پنبهٔ اندر دهان خود فشار

۳ـ یوصیکم‌الله فی‌اولادکم للذکر مثل حظ‌الانثیین (سوره‌النساء آیه۱۲) .

شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم.[1]

فرقه ۱۰ مهمليه

قالوا: ان الله اهمل الخلق ليعملوا مايشأون لان الله غنی عن‌العالمين. آفریدگار غنی مطلق است از بندگان بدان حضرت سود و زیان نمیرسد هرچه خواهید بکنید وهرچون که خواهیدباشید که ندای **یا ایهاالناس انتم الفقراء (F12) الی الله و الله هو الغنی الحمید**[2] بدنیا دردادهاند و همه را از بندگی رهانیده‌اند و مهمل گذاشته‌اند و احکام شرع برداشته وخدای را با خلق هیچ کاری نیست و از عبادت و طاعت منزه و از معاصی ایشان بدان حضرت هیچ مضرتی نمیرسد.

اهل سنت وجماعت گویند، مسلم که اهل دنیا بدرگاه کبریا حقیرند وبدان حضرت عبادت و بندگی دلیل فقرست واحتیاج، چنانك فرمود جل‌جلاله: **وماخلقت الجن و الانس الاليعبدون.**[3]

فرقه ۱۱ مرجيه[4]

قالوا: ليس لله‌علی‌عباده بعدالايمان بقية گویند از گناه هیچ بقیهٔ نیست هر که ایمان دارد اورا هیچ گناه‌زیان‌ندارد چنانك باوجود کفر، هیچ طاعت سود ندارد.

اهل سنت وجماعت گویندکه مسلمانان را تسلیم فرمان باید بود و فرمود اوست جل‌جلاله: **واعبدربك حتی‌یاتيك اليقين**[5] تاجان دربدن باشد طاعت‌لازم‌است

فرقه ۱۲ حبيبيه

قالوا: من شرب كأس المحبة سقط عنه العبادة گویند هرکه شراب محبت حق‌نوشید، دل وجانش بدوستی‌وعشق عالم علوی درجوش و خروش آمد، بنوافل و عبادت بدان حضرت تقرب یافت چون

۱ـ سوره الحجرات آیه ۱۳.

۲ـ سوره‌الفاطر آیه۱٦.

۳ـ سوره الذاریات آیه ٥٦.

٤ـ المرجئه لقبوابه لانهم يرجئون العمل عن‌الرتبة ای يؤخرونه لانهم يقولون لايضر مع‌الايمان‌معصية كمالاينفع مع‌الكفرطاعة فهم يعطون الرجاء (مواقف،ج۳ص۲۹۳ رجوع شود ایضاً به‌تبصرةالعوام ص٥۹).

٥ـ سوره الحجر آیه ۹۹.

سعادت قرین شد ، حق‌تعالی وی را بدوستی قبول کرد ، صفات او تبدیل یافت و قوا مبدل شد ، بینا درچشم او ، شنوا درگوش او، و گویا درزبان او، خدای باشدچنانك حدیث قدسی برین‌ناطق است **قوله تعالی : لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت له سمعاً و بصراً ولساناً ویداًفبی‌یسمع و بی‌یبصر و بی ینطق و بی‌یبطش** [۱] ،بخدای بیند وبخدای گوید و بخدای شنود **فسقطعنه العبادة والارکان** ، بار تکلیف ازوی برخاست واعمال ازوی بیفتاد (F13) .

اهل سنت وجماعت گویند نشان محبت‌خدای بنده‌راآنست که‌متابعت‌رسول خدای بکند **قل ان‌کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم‌الله** [۲] .

فرقه ۱۳ خوفیه

قالوا: الحبیب لایخاف من الحبیب والخوف من‌الحایز الامر العادل [۳] ،گویند ازسلطان‌عادل دوستان را چه‌ترس و وهم ، هرکس که خدای تعالی را دوست دارد ترسی که دارد از نادانی باشد وگرنه چرا بایدکه دوست از دوست هراسد .

اهل سنت وجماعت گویند **الخوف من‌الله تعالی نصف‌العبادة** [٤]،بنیاددین برخوف نهاده و بررجا ، اگرامیدکلی برحمت بندد [٥] ایمن شود و ایمن شدن ازمکر خدای تعالی‌کبیرهٔ باشد ازکبایر وصفت‌کفرست. **قوله تعالی: ولایامن مکرالله الا القوم‌الکافرون** . [٦]

۱ـ این عبارت ظاهراً ازکلمات صوفیه است ، چنین نیز روایت شده است : لایزال العبد یتقرب الی حتی کان‌محباً لی‌فاحبته ثم عشقنی‌فعشقته‌ثم‌قتلته ثم‌احییته‌فیکون‌حیا نه‌حیاتی.

۲ـ سوره آل عمران‌آیه ۲۹ .

۳ـ کذا فی‌الاصل ، بیشك عبارت غلط است شاید: ولیس الخوف من‌الحایزالآمر العادل ، صحیح باشد .

٤ـ نظیر : ان من‌العبادة شدة الخوف من‌الله عزوجل (الکافی ج۲ ص٦۹) .

٥ـ کذا ، ظاهراً « برحمت پیوندد » صحیح باشد .

٦ـ کذا ، افا منوا مکرالله فلایأمن‌مکرالله الاالقوم الخاسرون(الاعراف‌آیه۹۷).

فرقه ۱۴ سارقیه

قالوا: من سرق عشر دراهم ثم یصدق منها درهماً[۱] کان ذلک کفارة له، گویند اگر کسی ده درم بدزدد ویا بطریق ظلم و تعدی بستاند چون که یك درم از آن صدقه کند کفارت همه‌شود. **من جاء بالحسنة فله عشر امثالها**[۲].

اهل سنت وجماعت گویند مال حرام در وجه صدقه ننشیند و بهیچ حال حرام مقبول نباشد. **قال النبی علیه‌السلام: ان‌الله طیب لایقبل الا الطیب.**[۳]

فرقه ۱۵ ثنویه

قالوا: الخیر من الله و الشر من ابلیس اومن انفسنا.[۴]

گویند هرچه نیکی و طاعت است ازخداست وهرچه بدی ومعصیت ازشیطان‌است وازنفس ما، **ما اصابك من حسنة فمن‌الله و ما اصابك من سیئة فمن نفسك.**[۵]

اهل سنت و جماعت گویند **الخیر والشرمن‌الله** نیکی و بدی از اوست، طاعت و معصیت تقدیر کردهٔ اوست. **قل لن یصبنا الاما کتب‌الله لنا**[۶] خیر و شر و کفر و اسلام (F14) هدایت وضلالت، همه‌ازحضرت ذوالجلال‌است. **قل کل من‌عندالله**[۷] جنبش دل بکفروکافری ازباد وسوسهٔ شیطانست، اما شیطان‌را بدان کارحواله‌خدای تعالی کرده است[۸] **قوله تعالی: انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازاً**[۹].

۱ـ در اصل درهم.

۲ـ سوره‌الانعام آیه ۱۶۱.

۳ـ ان‌الله تعالی طیب یحب‌الطیب، نظیف یحب النظافة، کریم یحب‌الکرم، جواد یحب الجود، فنظفوا افنیتکم ولا تشبهو بالیهود (سیوطی،جامع‌الصغیرج۱ص۲۳۵).

۴ـ رك: بحارالانوارمجلسی ج۳ درمعاد ص۴۳ طبع کمپانی.

۵ـ سوره‌النساء آیه۸۱.

۶ـ سوره التوبه آیه۵۱.

۷ـ سوره‌النساء آیه ۸۰.

۸ـ «ایشان همان گویند که زردشت گفته است که صانع‌دواست یکی نور که صانع خیر است و یکی ظلمت که صانع شراست و هرچه در عالم است از راحت و روشنائی و طاعت و خیر بصانع خیر بازپذیرد وهرچه ازشروفتنه وبیماری و تاریکی‌است‌بصانع‌شر» بیان‌الادیان ابوالمعالی العلوی طبع مرحوم اقبال ص۱۷.

«الثنویه هولاء اصحاب‌الاثنین الازلین یزعمون ان‌النورو الظلمة ازلیان قدیمان بخلاف‌المجوس فانهم قالوا بحدوث‌الظلام بتساویهما فی‌القدم و اختلافهما فی الجوهر و الطبع و الفعل و الحیز و المکان و الاجناس و الابدان» (شهرستانی درهامش ابن حزم ج ۲ ص۶۵).

۹ـ سوره مریم آیه ۸۵.

فرقه ۱۶ اتحادیه

قالوا: الارواح البشریه اذا استنارت بنور المعرفة اتحد العارف و المعروف،[۱] گویند چون روح آدمی مصفا و بنور معرفت منور گردد ، ازخانهٔ دوئی بیرون تازد وعبادت تویئی ومنی براندازد، بحقیقت کشف ، که عارف و معروف است و عاشق ومعشوق ، بندگی و خداوندی از میان برخیزد وخدا وبنده هردویکی شود .

اهل سنت و جماعت گویند هرچندآهن پاره که دربوتهٔ آتش افتاد برودت و سواد از وی روی برتافت و سردی و سیاهی هزیمت یافت ، احراق و اشراق دروی پدید آمد ، با این همه آهن دیگراست و آتش دیگر، هردو یکی نشد . **بعدالاتحاد ان بقیا فالاتحاد ممنوع و ان بقی احدیهما فهی الاخری وکذلك وان فینا بعدالاتحاد فالحاصل شیء ثالث .**

فرقه ۱۷ تناسخیه

قالوا: الارواح یتناسخ کما یستنسخ مافی هذاالکتاب آخر فمن کان محسناً یخرج روحه ویدخل فی صورة حسنة یعیش فی الدنیا سعیداً مکرماً و من کان مسیئاً یدخل روحه فی صورة خبیثة علی صفة سیرته ان کانت بهیمة فی بهیمة و ان کانت سبعة فی سبع یعیش فی الدنیا ذلیلا وهذه العیشة له نارجهنم .

اهل تناسخ گویند[۲] چون آدمی را کار بسرآید وپیك اجل درآید ، جان او چون ازاین قالب جدا گردد ، در (F15) صورتی رود مناسب حال او ، اگر نیکوکاری بوده باشد ، جان درصورتی تعلق گیرد با جمال و حسن کمال ، تا باشد خوش وقت باشد و نزد خلق عزیز و گرامی و بنزدایشان بهشت این باشد و اگرعاصی و بدکار بوده باشد ، جان بعد المفارق عن البدن در صورتی رود قبیح و مکروه و زشت و ناخوش، تاباشد دراین صورت ودردار دنیا ذلیل وخوار وبدبخت و بی مرادباشد . و در

۱ــ الاتحاد هو شهود ، جود الحق الواحد المطلق الذی الکل موجود به فیتحد به الکل من حیث کون کل شیء موجود ابه معدد ما بنفسه لامن حیث ان له وجودخاصا اتحدبه فانه محال (تعریفات جرجانی).

۲ــ التناسخ عبارة عن تعلق الروح بالبدن بعدالمفارقة من بدن آخر من غیر تخلل زمان بین التعلقین للتعشق الذاتی بین الروح والجسد (تعریفات جرجانی).

مذهب این طایفه دوزخ این باشد. و اگر تقدیر کنیم بهیمه صورت بوده باشد،همگی همت برخوردن و شهوت راندن، جان او بصورت بهیمه گرفتار شود. و اگر سبع صفت بوده باشد ودرنده، جان او بصورت گزنده پدید آید. و اگر ملك سیرت و فرشته صفت بوده باشد،کلی همت برطاعت وعبادت و تحصیل معرفت وکم خوردن و قناعت، وداعیهٔ خیرات وحسنات دروی غالب بوده باشد. چون از این صورت بیرون رود، پدیدآید درصورت دیگر زیبا و دلربا، درجهان مراد یابد وکام بیند، در دنیا می‌باشد تا مکافات عمل خود بیند. و علیهذا ملوك و سلاطین و امرا وخواجگان و اهل نعمت و ثروت که در راحت می‌باشند و تنعم می‌کنند و آسایش می‌بینند مکافاتهای عمل‌های ایشان است که پیش ازاین‌بصورت درریاضت و مجاهدت‌بوده‌اند و در بندگی.

اهل سنت وجماعت گویند این مذهب باطلست و اصلی ندارد و اگر چنین بودی هرکس را یادآمدی که پیش از این صورت که امروزست چه‌کس بوده است و چه می‌کرده است، دیگر آنك خدای تعالی قادرست که هرصورت که نقش میبندد ویرا جانی دهد نو و روحی فرستد جدید، چه حاجت که جانها در قالب میگردد. اما اهل تناسخ آیتی ازقرآن تمسك خود ساخته‌اند. **قوله تعالی: و ما من دابة فی الارض** (F16) **و طایر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم**[1]. و ازقول مصطفی دلیل یافته‌اند **قال النبی علیه السلام: یحشر الناس علی قردة و الخنازیر**[2] وهمچنین. **اهل سنت وجماعت** گویندصحیح(است ولیکن) تبدیل صورت روزقیامت خواهد بود، **یوم تبلی السرایر فما له من قوه و لا ناصر**[3]. در دار دنیا فسخ و رسخ ونسخ

۱ـ سوره الانعام آیه ۳۸.

۲ـ نظیر: تحشرهم النار مع القرده والخنازیر. رك

Wensinck, T, II, P86.

۳ـ سوره الطارق آیه ۹و۱۰.

مسخ نیست [۱].

فرقه ۱۸ متصلیه

قالوا: ان‌الله متصل بالعالم کاتصل الماء بالشجرة.
گویند همچنانک درخت سیر آب دارد در بیخ و برگ وساق و شاخ ومیوه و گل و خار رود، عالم را سراسر درختی تصور کن و ذات بیچون در همه جا ساری وجاری ومتصل، این نظم حدیث ایشانست و بمذهب ایشان.

شعر:

درباغ جهان‌رفته چوجان درتن‌مردم	برگل گذری کرده وباخار نشسته
در خرقهٔ محمود منور شده ساکن	برخاسته محمود چوآن یار نشسته
در ثابت و سیاره شده ذات تجلی	بر تارك نه گنبد دوار نشسته

فرقه ۱۹ منفصلیه

قالوا: ان‌الله تعالی کاین وباین‌عن العالمین. گویند خدای تعالی با عالم پیوندی ندارد و از همه موجودات مبراست ومنفصل وبهیچ‌وجه متصل نیست.

اهل سنت وجماعت گویندکه نه پیوسته است و نه جداست از عالم و نه در درون عالم‌است ونه‌بیرون عالم، **صانع‌العالم لامتصل بالعالم و لامنفصل عنه و لا داخل فی‌العالم ولاخارج عنه تعالی و تقدس.**

فرقه ۲۰ حروریه [۲]

قالوا: لانعلم مؤمناً بعد انقطاع‌الوحی. گویند چون رسول خدا بآخرت رفت دروحی (F17) بسته شدهیچ کس

۱ــ اما فلاسفه گویند نسخ چهارنوع بود: نسخ ومسخ ورسخ و فسخ، اما نسخ در اجسام آدمیان بود ومسخ دربهائم وسباع وطیور و انواع حیوان وفسخ در انواع دواب و حشرات ارض وآب، مثل مارو کژدم وخنافس و جعلان وسرطانها وسلحفانها، و رسخ در انواع اشجار و نبات وگویند انسان را مسخ کنند در این اصناف چهارگانه بر قدر مراتب‌ایشان وهمیشه میگردند ازجسدی بجسدی وگویند رئیس این‌قوم‌انبیاورسل‌باشندو گویند عالم دوار وگردانست وجز ازدنیا هیچ سرای دیگر نیست وحشر ونشر وقیامت و حساب و بهشت ودوزخ همه‌محالست. (تبصرهٔ‌العوام‌ص۸۷.)

۲ــ شاید منظورازحروریه فرقه‌ای ازخوارج باشد. رك‌تاریخ مذاهب‌اسلام(ترجمه الفرق بین‌الفرق) ص۶۸

را بردلها اطلاعی نماند، پس هیچ کس را نتوانیم گفت که او مؤمنست یا کافر، اگر چه بظاهرحال زاهد و عابد روزگارست ودرروزگار قایم‌اللیل و صایم‌النهار، چون وحی را در بسته شد، هیچ کس را وقوفی نیست.

اهل سنت وجماعت گویندحکم برظاهرحال است. **قال النبی علیه‌السلام: نحن نحکم بالظاهر و الله یتولی السرایر.**[1] نشان ایمان معروفست و مشهور **المؤمن من انجاز وعده**، و صدق حدیث و ادای امانت دلیل ایمانست وعدهٔ خلاف کردن و دروغ گفتن و خیانت نمودن در امانت دلیل نفاق ودرین خبراتفاق است.

فرقه ۲۱ فارقیه

قالوا: الایمان غیر العلم و العلم غیر الایمان. قال الله تعالی ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان[2] **لان المعطوف غیرالمعطوف علیه.** گویند ایمان غیر علم است و علم غیر ایمان، کس باشد که ایمان دارد و علم ندارد و باشد که علم دارد و ایمان ندارد، چون در آیت عطف ایمان بر کتاب است **ما الکتاب و لا الایمان** و معطوف غیر معطوف علیه خواهد بود.

اهل سنت وجماعت گویند عطف بعض است برکل ایمان بعضی باشد ازکتاب هرجاکه علم باشد یقین که ایمان نیز باشد، اما لازم نیاید از وجود بعض وجود کل آن، وجود علم لازم نیست، افراد ایمان بذکر بعد از کتاب جهة فضیلت ایمان است **قوله تعالی: من کان عدواً لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال**[3] جدا کردن جبریل و میکائیل را ازملایکه جهة فضیلت ایمان است.

فرقه ۲۲ منکریه

قالوا الشفاعة جور و میل. گویند شفاعت روز قیامت نخواهد بود جهة آنك چون بندهٔ گناهکار مستحق عقوبت

۱ـ رك تبصرة العوام ص ۱۳۸ واحیاءالعلوم غزالی ج۴، ص۱۵۱. مولانا جلال‌الدین بلخی راست:

قاضیانی که بظاهر می‌تنند / حکم براشکال ظاهرمیکنند
چون شهادت گفت وایمانش نمود / حکم او مؤمن کنند این قوم زود

(رك: احادیث مثنوی ص۱۲۶).

۲ـ سوره الشوری آیه ۵۲.

۳ـ سوره البقره آیه ۹۲.

شده (F18) هر کس که شفاعت وی قبول کند خدای تعالی جور ومیل کرده باشد واین معنی برخدای تعالی جل جلاله روا نباشد .

اهل سنت وجماعت گویند شفاعت حق است که آنکس را که شفاعت کنند که رضای حق تعالی در آن باشد **قوله تعالی : و لا یشفعون الالمن ارتضی**،[۱] **صدق الله .**

قالوا: ان الله ما خلق الشیطان و لو قلنا خلقه فقد رضی بالمعصیة، گویند شیطان را خدا نیافریده است ، اگر گوئیم که شیطان مخلوق خداست پس لازم آید که خدای تعالی بکفر کافران و معصیت عاصیان راضی بوده باشد . **قوله تعالی: ولایرضی لعباده الکفر .**[۲]

فرقه ۲۳ شیطانیه

اهل سنت وجماعت گویند که این سخن که شیطان را خدای تعالی نیافریده این معنی موجه نیست، اول آنك شیطان خود بخود وجود ندارد ، اسم بلامسما ولفظی است معما، چنانك سیمرغ نامی دارد و هیچ نشانی ندارد واگر گوئیم چنین است کفر باشد ، جهة آنك رب العزة در کلام مجید بسیار جا یاد کرد که شیطان چنین گفت و شیطان چنان کرد و انکار آیت کفرست . دوم معنی آنك شیطان موجود است و لیکن بذات خود پدید آمده ، خدای تعالی ویرا نیافریده است و بدین قول لازم آید که وی را در مملکت وحدانیت شریك کرده باشیم واین مذهب نیزهم کفروضلالت است واحمقی و جهالت .

قالوا : الخیر بتقدیر الله والشر لیس بتقدیره . گویند خیر تقدیر کرده حق است وشر بتقدیرحق نیست واگر گوئیم

فرقه ۲۴ معتزلیه[۳]

۱ـ سوره (الانبیاء) آیه ۲۸و۲۹ .

۲ـ سوره ۳۹ (الزمر) آیه۹ .

۳ـ اصحاب و اصل (بن عطاء) و یلقبون بالقدریة لاسنادهم افعال العباد الی قدرهم و المعتزلة لقبوا انفسهم باصحاب العدل و التوحید و ذلك لقولهم بوجوب الاصلح و نفی الصفات القدیر و قالوا جمعیاً بان القدم اخص وصف الله ، وبنفی الصفات و بان کلامه مخلوق محدث و بانه غیرمرئی فی الاخرة وبان الحسن و القبح عقلیان و یجب علیه تعالی رعایة الحکمة والمصلحة فی افعاله ، و ثواب المطیع و التائب و عقاب صاحب الکبیرة . (شرح مواقف ص۲۸۲)

بتقدیر و قضا حکم اوست ، پس بندهٔ بیچاره را چه جرم وچه گناه چون بروی رانده باشد وا گرعذاب کند ظلم و بیداد کرده باشد ، حاش‌للّٰه از آن حضرت ظلم و بیداد بعید است. **وما ربك بظلام للعبید** [۱] (F19)

اهل سنت وجماعت گویند ، مالك الملك هر تصرف که راند در ملك خود جایز است و تصرف مالك را در ملك خود ظلم نگویند، آسمان و زمین و ما فیها ملك خداست بی‌شرکت غیر . **قوله تعالی : لله مافی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله** .[۲]

فرقه ۳۵ کیسانیه[۳]

قالوا: الافعال والاقوال الصادرة لاتدری انها مناا و منه گویند ما، در بحر تحیر مانده‌ایم و در بیابان بی‌پایان سر گردانیم و حیران هیچ ندانیم و برما روشن نشد که این افعال و اقوال از ماست یا ازوی ونیز ندانیم که عاقبهٔ کار بندگان چیست ؟ ثواب است یا عقاب ؟

اهل سنت وجماعت گویند اگر چه اقوال و افعال بر آدمی گذار دارد ، اما خالق خلق و افعال ، خدای بی‌چون است چنانك فرمود ، **و الله خلقکم و ما تعلمون** [٤] .

فرقه ۳۶ وهمیه

قالوا: لیس لکلام الخلق وافعالهم ذات . گویند قول وفعل آدمی عرضی، است و بقایی ندارد، گفتار و کردار آدمی وهم است، [٥] و هم را حسابی و کتابی نباشد ، تصور ثواب و عقاب بر وهم جهل است .

اهل سنت وجماعت گویند هر کس که منکر حساب و کتاب شود واز آیات کلام سر باز زده باشد کافر شود و در کلام مجید فراوان است . **قوله تعالی : و اما**

۱ـ سوره ٤١ (فصلت) آیه ٤٦ .

۲ـ سوره ۲ (البقره)آیه ۲۸٤ .

۳ـ ارتباط این فرقه با فرقه کیسانیه قائلین به امامت محمدبن الحنیفه معلوم نیست راجع به فرقه اخیر رك فرق‌الشیعه نوبختی طبع ریتر ص۲۰ و تاریخ مذاهب اسلام ص۳۰.

٤ـ سوره ۳۷ (الصافات) آیه ۹٤ .

٥ـ الوهمیات هی قضایا کاذبه یحکم بهاالوهم فی امور غیر محسوسه کالحکم بان ماوراء العالم فضاء لایتناهی و القیاس المرکب منها یسمی سفسطة . (تعریفات جرجانی) .

من اوتی کتابه بیمنیه فسوف یحاسب حساباً یسیراً[1]

فرقه ۳۷ بکریه[2]

قالوا: من از داد علماً سقط عنه العبادة و بقدر العلم صار شریکا فی اموال الناس من منعه فهو ظالم. گویند هر کرا علم زیاد شد و در طلب علم زحمت کشید و دود چراغ خورد و ملازمت علماء فاضل نمود و مدتهای مدید درخدمت استادان ماهر بدو زانو نشست وروزها بدرس و بحث بشب رسانید و شبها بمطالعه و تکرار بروز(F20)رسانید، جهت تحصیل علوم بقدر آنك او را علم حاصل شد از علم ، تکلیف عبادت از وی برخاست و بدان قدر که او را احتیاج افتد در مال شریك باشد و هر کس که اورا منع کند ظالم است جهة آنك علماء عمر عزیز در اکتساب علوم شرعیه صرف کرده‌اند و میراث نبوت یافته‌اند، اگر در اکتساب اموال صرف کردندی عالم سراسر جهل گرفتی و علوم شرعیه از میان خلق گم شدی و دنیا بجملگی کفر بودی ، پس چون علما اقامت اعلام دین محمدی میکنند ، کفاف ایشان برامت واجب ولازم میشود .

اهل سنت وجماعت گویند ، لانسلم هرکس راکه علم زیاده شود تکلیف از وی ساقط گردد ، باید که عبادت بیش کند و مجاهدت و قناعت پیش گیرد وریاضت کشد که علم سبب خوف و خشیت است . **قوله تعالی : انما یخشی الله من عباده العلماء.**[3] این فرقه بکریه را از قرآت شاذه انگیخته‌اند ، **برفع الله و نصب العلماء بمعنی التعظیم .**

فرقه ۳۸ راوندیه[4]

قالوا: کل کتاب نزل من السماء فالعمل به حق والنسخ ندامة والمعرفة به مصلحة .[5] گویند صد و چهار کتاب که

۱ــ سوره ٨٤ (الانشقاق) آیه ۷و۸ .

۲ــ معلوم نشد این فرقه‌را بافرقه بکریه اصحاب بکر بن اخت عبدالواحد بن زید(زیاد) که ازفرق جبریه بودند چه نسبت است راجع بفرقه اخیر رك بتاریخ مذاهب اسلام ص۲۱۷ و تبصره العوام ص۵۷ .

۳ــ سوره ۳۵ (الفاطر) آیه ۲۵ .

٤ــ ظاهراً این فرقه با فرقه راوندیه از شیعیان آل عباس که امامت را پس از رسول خدا حق فرزندان عباس عم پیغمبر میدانسته و اصحاب عبدالله راوندی بودند ارتباطی نداشته باشند وممکن است ایشان از پیروان ابن الراوندی ملحد معتزلی باشند که ابوالحسین خیاط کتاب الانتصار (طبع مصر ۱۹۲۵) را در رد عقاید او نوشته است.

۵ــ در اصل : او معرفة مصلحة .

از آسمان برانبیا نزول کرد چون صحف آدم وصحف شیث وصحف ادریس وصحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی،[1] بهمه عمل کردن حقست و خواندن همه ثواب واحکام همه باقی،هیچ‌از آنها نگوئیم که منسوخست،جهت آنك نسخ دلیل ندامت باشد ،گوئیم حکمی کرد خدای تعالی و باز پشیمان شد و منسوخ گردانید وآن حکم را برداشت این معنی نشاید و یا آنك حکمی کرد و باز بدانست که مصلحت نیست درآن حکم واین نیزهم نمی‌شاید پس معلوم شد که چون همه کلام خداست حکم برجاست وپیداست .

اهل سنت وجماعت گویندکه احکام حق تعالی تابع مصالح بندگانست امت گذشته را ، مصلحت امت محمد آخر زمان درحکم (F21) قرآن تصور کن، چون شب درآید و معجر ظلام برسرعروس دنیا کشند وعالم را در دریای فیروقار تاریك گردانند ، مواکب کواکب برمناکب[2] افلاك برآیند ، زهره میگوید کرا زهره باشد که بامن درعزوناز برابری کند ، مشتری گوید که تواند که انگشتری دولت‌ازانگشت

۱ـ روی ابوادریس الخولانی عن ابی ذرالغفاری قال: قلت یا رسول‌الله کم کتابا انزل‌الله تعالی؟ قال مائة صحیفة و اربعة کتب ، انزل تعالی علی‌آدم عشر صحائف وعلی شیث خمسین صحیفه و علی ادریس ثلاثین صحیفه و علی ابراهیم عشر صحائف ، و انزل التوراة و الانجیل و الزبور و الفرقان ، قال فقلت یارسول‌الله فما کانت صحف ابراهیم؟ قال کانت امثالا کلها : ایها الملك المبتلی المسلط المغرور انی لم ابعثك لتجمع الدنیا بعضها علی بعض و لکن بعثتك لترد عنی دعوة المظلوم فانی لاارددها ولو کانت من‌کافر و کان فیها امثال علی‌العاقل ما لم یکن مغلوباً علی عقله ان یکون له اربع ساعات ، ساعة یناجی فیها ربه و ساعة یفکر فیها فی صنع الله تعالی و ساعة یحاسب فیها نفسه علی‌ماقدم و آخر وساعة یخلو فیها لحاجة من‌الحلال والحرام فی‌المطعم و المشرب وغیرهما و علی العاقل ان لایکون ظاعنا الا فی ثلاث تزود لمعاده و مونة لمعاشه و لذة فی غیرمحرم و علی‌العاقل ان یکون بصیراً بزمانه مقبلا علی شانه حافظاً للسانه و من علم ان کلامه شرمن عمله قل کلامه فیما لا یعینه والله عن‌کل محذور یعینه (قصص الانبیاءثعلبی‌ص۶۲).

۲ ـ مناکب جمع منکب : بازو و کتف و کرانه هر چیزی و زمین بلند . (منتهی الارب) .

من بیرون (آرد) عطارد گوید که کیست که با من در مطاری آید[1] ، بدر گوید که کیست که با من درصدر مزاحمت کند ، چون نیر اعظم از افق بدید آید و شعلهٔ او در اقطار نماید ، صولت و دولت نجوم بسر آید همهٔ درجت‌وحشمت برجمازه[2] اقوال و افعال نهند، همچنین هر رسول در عهد خود برآسمان لطف ربانی نجمی بودند درخشان و برمنبر توحید درافشان ، چون خورشید نبوت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از برج رسالت طالع شد همه رخت بربستند و گفتند یا محمد شرع ما منسوخ شد شرع ترا نسخ و عهد ترا فسخ نیست وامت ترا مسخ نیست، درقرآن که برسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منزل شد علم اولین وآخرین مضمر است، جمله کتاب سماوی را منسوخ گردانید و احکام زایل شد و هرچه خدای تعالی منسوخ گردانید بهتر از آن فرستاد ، لاجرم قرآن کریم از همه بهتر . **قوله تعالی : ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها** [3] .

فرقه ۲۹ مشبهه

قالوا: ان‌الله تعالی صورة بهیمة له الطیره[4] والحاجبان والعینان کصورة للانسان . این فرقهٔ مشبهه[5] خدای بی‌مثل و بی‌مانند را تشبیه کنند بآدمی و گویند صورتی دارد زیبا ودلربا، هرکس اورا بیند همه عمر حیران بماند ، جمال دارد با کمال لایق عظمت وجلال خود ودرقبهٔ لاهوت فوق عرش اعظم نشسته و ملایکه مقربه حول‌عرش صف‌صف زده‌چنانك در خبر آمده

۱ــ فرس مطار (بضم میم) اسب تیز خاطر وچست وچالاك ، مطار (بالتشدید) شتاب کننده و نیك‌رونده (منتهی‌الارب) بنابراین‌مطاری بفتح میم و تشدید ط بمعنی‌سابقت در دویدن است .

۲ــ جمازه بفتح جیم و تشدید میم شتربسیار تیزرو (منتهی‌الارب) .

۳ــ سوره ۲ (البقره) آیه ۱۰۰.

٤ــ کذا ، ظاهراً الطرة صحیح است ، الطرة : ماغشی الجهته من الشعر (ثعالبی فقه اللغة ص ۹۳).

٥ــ المشبهة شبهوالله بالمخلوقات فمنهم مشبهة غلاة الشیعة کالسبائیة و البیانیة و المغیریه القائلة بالتجسیم و الحرکة و الانتقال و الحلول فی الاجسام . (شرح مواقف ص ۲۹٤) .

است. **قال النبی صلی‌الله علیه و سلم: ان‌الله تعـالی خلق آدم علی صورته،**[۱] **صدق الله (F22) تعالی.**

اهل سنت وجماعت گویند ضمیر صورت راجع بآدمست یعنی آدم را برصورت آدم آفریدنه برصورت چیزی دیگر، از برای آنك پیش از آدم مانند آدم شکلی نبود که بدان مثال باشد یا او را مثل و مشابه تصور توان کرد. **قوله تعالی: لیس کمثله شیء و هوالسمیع البصیر**[۲]، **صدق‌الله.**

فرقه ۳۰ جهمیه

قالوا: کلما وقع علیه الوهم اوالفهم فلیس باله و من ادعی انه وقع علی الله فهو کافر. گویند هرچه وهم آدمیزاد بدان رسد و هرچه فهم (ادراك آن) کند آن مخلوقست و خدای تبارك و تعالی در وهم نیاید، پس اگر کسی شناخت (خدای) کند و گوید معرفةالله مرا حاصل است بمذهب جهمیه کافر باشد.[۳] جهمیه تمسك کرده‌اند بحدیثی که بروایت آمده است. **قال النبی صلی‌الله‌علیه و سلم: کل الناس فی ذات‌الله حمقی**، یعنی همهٔ آدمیان درمعرفت ذات خدای‌تعالی احمقند و نادان.

اهل سنت وجماعت گویند که مسلم که بوهم و فهم و عقل درنیاید اماچون خواهد که بنده وی را دریابد نوری از انوار: **الله نورالسموات والارض، والله لو لا الله ما اهتدینا**، بعقل فرستد عقل بدان نورخدای تعالی را بشناسد و اگر آن نور غیر مخلوق گوئی نباشد **ان‌لم یقع فهم المخلوق الاعلی المخلوق فماالدلیل علی اثبات ذات‌الحق‌تعالی**، اگر گوئیم هرچه فهم مخلوق بدان رسد مخلوقست پس لازم آید که هیچ عاقل را دلیل نباشد بر اثبات ذات پاك حق تعالی وحال آنك در آن مقام فرمود جل جلاله، **الم تر کیف مدالظل.**[٤]

۱ـ خلق‌الله آدم‌علی‌صورته‌وطوله‌ستون ذراعاً الخ (سیوطی‌جامع الصغیرج۱ص۵۳۲).

۲ـ سوره ٤۲ (الشوری) آیه ۹.

۳ـ پیروان جهم بن صفوان که در ۱۲۸ هجری بدست سلم بن احوز مازنی از سرداران نصر بن سیار فرمانفرمای‌خراسان کشته شد (ر ك تاریخ‌مذاهب‌اسلام‌ص۲۱٦).

٤ـ کذا، سوره ۲۵ (الفرقان) آیه ٤۷، الم تر الی‌ربك کیف‌مدالظل.

فرقه ۳۱ زنادقیه

قالوا ما لیس بمدرك فلیس بـاله ومن تکلم فیه خیل له[۱] گویند هرچه دریافت او کسی را میسر نیست او خدائی را نشاید وهر که درین باب سخن گفت آن خیالی بود که ویرا نمود از انجام (F23) .

اهل سنت وجماعت گویند باطن این کلمات سر بکفر میکشد لاجرم زندیق بظاهر مسلمانست و بباطن کافر .

فرقه ۳۲ مترفیه[۲]

قالوا: الناس اضیاف الله فلاحساب علیهم ، گویند آدمیان مهمانانند در دعوت خانهٔ دنیا از شرق عالم تا غرب عـالم مهمان خانهٔ خداست ، سفرهٔ نعمت انداخته و سماط درکشیده و خلایق جملگی که حوالهٔ ایشانست می‌خورند چنانك برهنه وعریان درآمدند بیرون رفتند و حال آنك مهمان خدای کریم رحیم اند حاشا که نعمت را حساب کند یا عتابی فرماید و این حدیث را دلیل و تمسك خود ساخته اند . **قال النبی صلی الله علیه و سلم: الناس اضیاف الله تعالی .**

خوان کرم گستردهٔ مهمان خویشم خواندهٔ
گوشم چرا مالیدهٔ من گوشهٔ نان بشکنم[۳]

اهل سنت وجماعت گویند هر که حق نعمت رعایت نکند و بشکر منعم قیام ننمایدهر آینه جای عتابست برحلال حساب و برحرام عذاب وروز محشر ازلذات و نعیم

۱ــ در همه روزگار مردمانی بوده‌اند که ازکاهلی، بی دینی اختیار کرده‌اند و همه را منکر بوده‌اند و قرامطه وزنادقه واباحتیانرا درنفی صانع کلمه یکی است (بیان الادیان ص۲۱) .

۲ ــ ترف : بنعمت و آسایش زندگانی کـرد ، مترف : بناز و نعمت پرورده . (منتهی الارب) .

۳ــ« گوشم چرامالی اگرمن گوشهٔ نان بشکنم» ازغزلیات مولانا دردیوان شمس که مطلع آن اینست :

باز آمـدم باز آمـدم تـا قفل زندان بشکنم
وین چرخ مردم خوار را چنگال ودندان بشکنم

(دیوان شمس غزل ٥٦ ج۲ ص۲۳ طبع امیر کبیر) .

دنیا سؤالست ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم .[1]

فرقهٔ ۳۳ ملاحده[2]

قالوا: ظهور الانسان من الطبایع و الارکان . گویند اصل آدمی از نطفه است و نطفه از خون وخون از خوردنیهای حیوانی و نباتی و اصل حیوان از نبات و نبات از خاك و باد و آب و آتش و این چهار در وجود انسان چهار طبع شد ، چون سردی و گرمی و تری و خشکی ، تا مزاج با اعتدالست سلامت حاصل و حیات باقی و چون بفساد آمد هلاك شد و در دریای عدم غرق گشت و نیست شد و اعادت معدوم محال آید ، ابدالابدین و دهر الداهرین هرگز دیگر صورت هستی نقش نبندد ، حشر و نشر چه باشد قیامت و بهشت و دوزخ را انکار کنند نعوذ بالله .

اهل سنت وجماعت گویند طبایع و ارکان تبدیر ند وجمله مسخر تقدیر ند . **هو لذی یصور کم فی الارحام**[3] ، نقش بند حواس پنجگانه خداست ، چهر گشای شش جهة خداست ، هفت قبهٔ خضرا بکرد ، هفت دایرهٔ غبرا در کشید و مصابیح کواکب ثواقب مزین گردانید و قنادیل نور بر این طاق هفت رواق معلق گردانید بخار و خیال یا بسات بظهور آورد ، صد هزار عجایب و غرایب بر بساط وجود ایجاد نمود و با هیچ وجود این خطاب نکرد و هیچ آفریده را این تشریف نداد و ننواخت **قوله تعالی: وصورکم فاحسن صورکم**[4] وهیچ جای ایراد موجود و اظهار مکونات خود را این ثنا نگفت که در آفریدن آدمی گفت **فتبارك الله احسن الخالقین** .[5] حاصل آنك ملاحده جان و تن یکی دانسته اند و از هلاك این هلاك آن تصور کردند و حال آنك جان عین حیوة است ، بر روح مرك نباشد و روح مرغست و قالب قفس و روح شمشیر ست و قالب غلاف ، از شکستن غلاف

۱ـ سوره ۱۰۲ (التکاثر) آیه ۸ .

۲ـ ملاحده لقبی است که مخالفان به اسماعیلیه داده اند برای تفصیل رجوع شود بجلد سوم تاریخ جهانگشای جوینی « در ذکر آنکه اصل ملاحده که بوده اند و مذهب الحاد از کجا پدید آمد » تصحیح مرحوم قزوینی .

۳ـ سوره ٤ (آل عمران) آیه ٤ .

٤ـ سوره ٤۰ (المؤمن) آیه ٦٦ .

۵ـ سوره ۲۳ (المؤمنون) آیه ١٤ .

شمشیر را چه باك .

شعر :

تو مثال ذوالفقاری تن تو غلاف چوبین

اگر این غلاف بشکست توشکسته دلچرائی[۱]

اگر خانهٔ آب و گل خراب شد ، روح بخانهٔ دیگر نقل کرد ، چنانك حضرت رسالت ازین معنی خبرداد **قال النبی صلی الله علیه وسلم: المؤمنون لا یموتون و لکن ینقلبون من دار الی دار** ،[۲] ملاحده صورت بین اندراه بمعنی نبرده اند، دیدهٔ دل ایشان گشاده نشده است **فانها لاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور**.[۳] بقای روح رابعد فنای بدن منکر شوند، حضرت رسالت می فرماید :«مرگ نیست شدن نیست ، تا گمان نبری مردی عدم شدی صفات جسمانیت توعدم شدولیکن روح تو باقی ماند با علمی که داشت یا جهلی که مصاحب روح بود و روح عالم و جاهل نمیرد (F25) و فنا ندارد» **قال النبی صلی الله علیه وسلم: و لیس الموت عدما حتی تظن انك اذامت عدمت صفاتك ولکن یبقی الروح علی ما کان علیه من العلم والجهل** . صورت شهدا در معرکهٔ کفار افتاده بود روح ایشان در حواصل مرغان سبز بهشت درآورده روزها درجویبار جنت درپرواز و شب مأوای درقنادیل معلق تحت العرش . **قوله صلی الله علیه و سلم ارواح الشهداء فی حواصل طیور خضر ترد انهار الجنة وباللیل یاوی الی قنادیل تحت العرش**.[٤] ودر کلام

۱ـ منکر بهر گدائی که توخاص از آن مائی

مفروش خویش ارزان که تو بس گرانبهائی

تو چه تیغ ذوالفقاری تن تو غلاف چوبین

اگر این غلاف بشکست تو شکسته دل چرائی

کلیات دیوان شمس طبع هند ص۸۹۸-۹۰۷.

۲ـ مفتاح کنوز السنة ص٤۸۸ .

۳ـ سوره ۲۲ (الحجج) آیه ٤٥ .

٤ـ رك : Wensinck. T II, P. 40, 318

ارواحهم فی جوف طیر خضر ، کذا فی الاصل شاید بشودقسمت اخیرحدیث را چنین تصحیح کرد : و بالنهار تطیر فی انهار الجنة وباللیل تاوی الی قنادیل تحت العرش .

مجید نهی فرمود آنکسان راکه در سبیل خدای کشته شوند ایشان را مرده نگویند بلکه ایشان زندگانند و لیکن شما نمیدانید **قوله تعالی: ولاتقولوا لمن یقتل فی سبیل‌الله اموات بل احیاء و لکن لاتشعرون** [۱] ، **صدق‌الله .**

فرقه ۳۴ منجمیه ۲

قالوا: السیارات مصدر الکون و الفساد هفت ستاره و سیاره پدرانند و عناصر چهارگانه مادران: خاك و بادو آب و آتش ، فرزندان ایشان موالید ثلثه: معادن و نبات و حیوان، هرچه در عالم میرود از باد و باران وسرما و گرما فراخی و تنگی فتنه و شور و شر و آشوب امن و امان صحت و سقم حیات و ممات مصدر این حوادث را گویند انجم‌است و افلاك، نقاش صور و امثال وخراب‌کنندهٔ این هیأت و تمثال اجتماع و افتراق کواکب است. تثلیث [۳] و تربیع [٤] و تسدیس، [٥] اوج [٦] و حضیض و بروج را بعضی خاکی نهندو بعضی بادی و بعضی آبی و بعضی آتشی ونیز ذکر واشی گویند این‌افلاك و انجم‌طلسم‌است صورت می‌بندد و می‌شکند وچون شکست رفت و میرود و هرگز روی باز آمدن نیست و این رباعی مطابق مذهب ایشانست . رباعیه :

ای آنك نتیجه چهار و هفتی — وزهفت‌وچهاردایم‌اندرتفتی (F26)
می خور که هزاربار بیشت گفتم — باز آمدنت نیست چورفتی رفتی [۷]

و گویند فلك‌درحقیقت لعبت‌بازی‌است ومردم لعبتکانند واین‌رباعی‌نیزمطابق مذاهب ایشان است . رباعیه :

از روی حقیقتی نه ازروی مجاز — ما لعبتگانیم و فلك لعبت باز

۱ـ سوره ۲ (البقره) آیه ۱٤۹ .

۲ـ رجوع شود بمقاله اصحاب افلاك و نجوم در تبصرهالعوام ص ۱۰ـ۱۲ .

۳ـ باصطلاح نجوم،واقع شدن ستاره‌ای بچهارم برج که ثلث فلك است ازستاره دیگر (فرهنك نفیسی) .

٤ـ باصطلاح نجوم، ازچهارمین خانه نظرکردن سیارات بیکدیگر (نفیسی) .

٥ـ باصطلاح نجوم ، واقع شدن ستاره‌ای در برج دویم ازبرج ستاره دیگر.

٦ ـ اوج ضد حضیض باصطلاح نجوم بلند ترین درجه کوکب را گویند . (فرهنك نفیسی) .

۷ـ این رباعی منسوب بخیام است .

بازیچه همی(بدیم) بر نطع وجود　　　رفتیم بصندوق عدم یك یك باز [۱]

اهل سنت وجماعت گویند اهل نجوم قاصر نظرند و کوتاه بین ، افلاك وانجم و طبایع و عناصر آلتی بیش نیست . خدای بیچون به امر کن فیکون همه را در در حرکت آورده است . آسیا ، بی آب چرخ نزند وخرقه بی‌صوفی رقص نکند :

آسمان چون خرقه رقصان است و صوفی ناپدید
خود که دیدست ای عزیزان خرقه رقصان بی بدن [۲]

. گویند شب و روز و آفتاب و ماه و کواکب مطیع امرو فرمان حق اند . [۳]

قوله تعالی : و سخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره، صدق الله. [۴]

فرقه ۳۵ وضعیه

قالوا : بعث الله ای جعل رسولاً [۵] منهم و لکن الانبیاء کانوا حکیماء وضعوا الشرایع من عند انفسهم نطقوا بالحکمة والاحکام ونسبوها الی الله لیکون اوقع فی النفوس . گویند انبیا و رسل علیهم السلام عاقلان عالم بوده‌اند وزیر کان جهان و حکیمان خرده‌دان، حکم را کار

---

۱ ـ دررباعیات خیام طبع آقای استاد نفیسی چنین آمده است .

ما لعبتکانیم وفلك لعبت باز　　　از روی حقیقتی نه ازروی مجاز
باریچه کنان بدیم بر نطع وجود　　　رفتیم بصندوق عدم یك یك باز

۲ـ عاشقان نالان چو نای وعشق همچون نای زن
از می لبهاش باری مست شد سرنای زن
آسمان چون خرقه گردان است و صوفی ناپدید
ای مسلمانان که دیده خرقه گردان بی بدن
خرقه رقصان از تنت شد جسم رقصنده ز جان
گردن جان را فکنده عشق جانان در رسن
رك کلیات دیوان شمس طبع هند .

۳ـ در اصل چنین است : « شب وروز و آفتاب وماه گویند و کواکب مطیع امر و فرمان حق اند .

٤ـ سوره ١٦ (النحل) آیه ١٢ .

٥ـ در اصل یبعث الله ای خلقه ...

فرموده‌اند و برخلق شفقت نموده‌اند و قانون و قاعده در میان خلق نهادند و نام آنرا شریعت کردند و گفتند حکم بارخداست و حکمت بعبارت آوردند و گفتند کلام بار خداست تا دردلها اثرسخن ایشان جای گیرد، اهل زمین از آن حقیرتراند که ازآسمان بر ایشان پیغام آید، چنانك در علم اصطرلاب[۱] محقق شده که جرم آفتاب وعرض قرص او هفت بار هفت‌هزار فرسنك در هفت هزار فرسنك است و از روی زمین چند سنك آسیائی بیش نمی‌نماید و همچنین در جنب آسمان، زمین نیز محقر باشد و مختصر نماید چنانك گفته‌اند.

شعر:

زمین در جنب (F27)این نه سقف مینا   چو خشخاشی بود بر روی دریا[۲]

اکنون قیاس باید کرد که آدمیان را چه وزن باشد که از آسمان بر ایشان حکمی آید و امرونهی معقول نمی آید و در فهم نمی گنجد

اهل سنت و جماعت گویند، مردمك دیده ازعضوی کوچکتر است وحقیرتر آدمی بقدر و قیمت ورای دو جهانست شعر:

تو بقیمت ورای هر دو جهانی   چکنم قدر خود نمی‌دانی

و در حدیث قدسی آمده است: **قال الله تبارك و تعالی: خلقت العالم لکم و خلقتکم لاجلی**[۳] ای بنی آدم عالم سراسر از برای تو آفریده‌ام و شما را از برای

۱ـ اصطرلاب کلمه‌ای است ما خود از یونانی که در آن زبان Astrolabos مرکب از Astron و Lamb nein بمعنی گرفتن وتعدیل ستارگان است وآن بفرانسه Astrolabe میشود وآن برای تعیین ارتفاع کواکب و تشخیص زمان و میل آفتاب ومقادیرظل وتقدیر ارتفاع مرتفعات وعمق چاهها ومعرفت اجراء قنوات و تشخیص طول وعرض بلاد وتقویم سیارات و قوس‌النهار کواکب ودیگر امورفلکی بکارمیرفته‌است(برهان‌قاطع‌دکترمعین)

۲ـ جهان درجنب این نه‌سقف مینا   جوخشخاشی بود بر روی دریا
نگر تا تو از این خشخاش چندی   سزد گر بر بروت خود بخندی

(شبستری) این‌شعردردیوان سلمان‌هم دیده شده (امثال وحکم دهخداج۲ص۵۹۸)

۳ـ نظیر حدیث دیگر قدسی: خلقت الناس لاجلك وخلقتك لاجلی و نظیر: یا ابن آدم خلقتك لاجلي وخلقت الاشياء لاجلك (فتوحات مکیه ج۳ ص۱۶۳).

خود، فصاحت قرآن بلغاء عرب را ابکم گردانید و فضلای عجم را افحم[۱] و بیك سوره و بیك آیت معارضه طلبید، همه سر عجز بگریبان نادانی فرو بردند، **قوله تعالی: و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله**[۲] واگر این قرآن کلام آدمی بودی حکیمی دیگر وسخن دان دیگر در جمله عالم پدید آمدی، اگر صد و چهارده سوره نتوانستی باری سورتی یا آیتی یا حکایتی **فلیأتوا بحدیث مثله**[۳] بیاوردی و این دعوی را برانداختی و این بازار جهانگیر را بشکستی و از قید تکالیف بجستی، همه از مقابله سخن در ماندند و از انفعال مضطر ماندند، چون وعدهٔ رب العزت دررسید چنان بود که محمد رسول الله برجمله دینها که در هفت اقلیم عالمست غالب گردید، ناچار بعضی دراسلام در آمدند و بعضی از سرعجز جزیه بخود گرفتند و زنهار خواستند و در پناه مؤمنان گریختند **قوله تعالی: لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون**[٤] وچنان شد ودیگر آنك مردم زیرك سخن شناس چون درقرآن تأمل کنند خبرهای غیب بینند فراوان، **الم غلبت الروم (F28) فی ادنی الارض**[٥]. کدام حکیم از غیب خبر داد و بر احوال مطلع شد، یا خود کدام حکیم طوفان بر آورد و بدعا فرو برد و ساکن کرد **قوله تعالی: یاارض ابلعی ماءك وسماء اقلعی**[٦]، بر کدام حکیم آتش گلستان شد **یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم**[٧]، یا کدام حکیم را درخت سخن گفت، **من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین**[٨]، بضرب عصا کدام حکیم از سنك از برای چند سر آدمی دوازده چشمه آب روان کرد

۱ـ افحام: خاموش گردانیدن بحجت و خصومت و قطع کردن سخن کسی را. یقال هاجاه فافحمه یعنی هجو کرد او را پس فرومانده یافت آن را درجواب (منتهی الارب)

۲ـ سوره ۲ (البقره) آیه ۲۱.

۳ـ سوره ۵۲ (الطور) آیه ۳٤.

٤ـ سوره ٦۱ (الصف) آیه ۹.

۵ـ سوره ۳۰ (الروم) آیه ۱ و ۲.

٦ـ سوره ۱۱ (هود) آیه ٤٦.

۷ـ سوره ۲۱ (الانبیاء) آیه ٦۹.

۸ـ سوره ۲۸ (القصص) آیه ۳۰.

فلقنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عيناً [1] كدام حكيم از گل مرغ ساخت و **اذ تخلق من الطين كهيئة الطير** [2] نابينای مادر زاد را كدام حكيم بينا گردانيد و مردهٔ هزار ساله را كدام حكيم زنده گردانيد و **تبرى الاكمة و الابرص و تحيي الموتى باذن الله** [3] و يا كدام حكيم بر آسمان باشارت قمر را بانگشت دو نيم گردانيد، **اقتربت الساعة وانشق القمر.** [4] **وضعيه** از فهم و درك طور نبوت محروم اند بعقل قاصر، لاجرم نفی نبوت كردند، كافر ابدی گشتند معجزات انبيا عليهم السلام صفات الهی است و همراه ايشان است تا گواه باشد و دليل برصحت دعوی نبوت، اما كرامات اوليا آنچه طريق عادت است از نزول سكينه باشد در دل مؤمن كامل **قوله تعالى: هوالذى انزل السكينة فى قلوب المؤمنين ليزدادوا ايماناً مع ايمانهم، صدق الله** [5].

فرقه ۳۶ فلاسفه [6]

و حكماء يونان آنچه اهل اسلام اند از اين طايفه اطباء حاذق و منجمان واثق باشند، گويند: **الحشر للارواح للاشياء** چون جسد بنی آدم مركبست، بعدالموت هرجزوی باصل خود راجع گردد و اجزای لايتجزی شده متلاشی شود و معدوم و اعادت معدوم محال، اما روح متجزی نيست تركيب ندارد از مجردانست (F29) و جوهر ملايكه لاجرم فنا بروی راه ندارد و هر آينه

۱ــ سوره ۲ (البقره) آيه ۵۷.

۲ــ سوره ۵ (المائده) آيه ۱۱۰.

۳ــ آيه چنين است: وتبرى الاكمة والابرص باذنى و اذتخرج الموتى باذنى (سوره ۵ المائده آيه ۱۱۰) در آيه ديگر چنين آمده: « و ابرى الاكمة والابرص و احى الموتى باذن الله (سوره ۳ آل عمران آيه ۴۳).

۴ــ سوره ۵۴ (القمر) آيه ۱.

۵ــ سوره ۴۸ (الفتح) آيه ۴.

۶ــ حكما وفلاسفه كه ايشان را اساطين الحكمة خوانده اند ايزد تعالى را خيراول گفته اند و واهب العقل نيز گفته اند يعنی بخشنده خرد و باری گفته اند يعنی پيدا آرنده مخلوقات (بيان الاديان ص۶).

حشر باشد ارواح (را)قالب عدم شد چنانك در دو بیت عربی نظم شده

قال المنجم والطبیب کلاهما[1] لایحشر الاجساد قلت الیهما[2]
ان صح قولکما فلست بخاسر و ان صح قولی فالخسر ان علیکما

اهل سنت و جماعت گویند ، اجزای لامتجزی وذرات وجود قالب درحالت ترکیب بامر رب‌العالمین جمع شده بود بطریق مأکول و مشروب ، چون متمزق‌شده باشد ومتفرق گشته بار دیگرجمع کردن در قدرت آسان‌تر باشد و هیچ محال نباشد، ممکن است که جواهر قابل اعراض باشد از نابوده آفرید از بوده هم تواند آفرید **قوله تعالی: من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل شیئی علیم**[3]

فرقه ۳۷ کرامیه[4]

قالوا الایمان قول لاتصدیق بالجنان[5] گویند ایمان اقرار زبانست که بگویی **لااله الاالله محمداً رسول الله** باور داشت دل حاجت نیست .

اهل سنت و جماعت گویند (به) اقرار زبان، خون و مال در امان باشد و شمشیر شرع از گردن برخیزد ، اما چون تصدیق و اعتقاد و یقین دل نباشد در دنیا از جملهٔ مسلمانان باشد و در آخرت از زمرهٔ کافران . **قوله تعالی من یقول امنا بالله و بالیوم الاخر وماهم بمؤمنین** .[6]

۱ـ درحاشیه نسخه زعم الطبیب والمنجم کلاهما .

۲ـ ظاهراً «قلت الیکما» درست باشد چه دراینجا «الیك» اسم فعل است و الیکما بمعنی برحذر باشید .

۳ـ سوره ۳٦ (یس) آیه ۷۸ـ۷۹ .

٤ـ « الکرامیه اصحاب ابی‌عبدالله محمدبن کرام قیل هو بکسر الکاف وتخفیف الراء وقیل : الفقه فقه ابی‌حنیفة وحده والدین دین محمدبن کرام . واقوالهم فی التشبیه متعددة و هوان‌الله علی العرش من‌جهة العلو و قالوا تحل الحوادث فی‌ذاته وان‌الایمان قول الذر فی الازل: بلی،حین قال تعالی لهم : الست بربکم، وهو باق فی الکل الاالمرتدین وایمان ـ المنافق مع کفره کایمان الانبیاء لاستواء الجمیع فی‌ذلك الایمان »(شرح المواقف ص۲۹۵)

۵ـ جنان دراین عبارت بمعنی قلب است .

٦ـ سوره ۲ (البقره) آیه۷ .

فرقه۲۸خازمیه۱

قالوا : الایمان مجهول و الناس کلهم معذورون .
گویند: که ایمان مجهولست و کس نمیداند که ایمان چیست جهة آنك ایمان را هم تعریف بایمان کرده‌اند ، **الایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و بالیوم الاخر والقدر خیره و شره من الله تعالی** [۲] پس چون چنین باشد مردم درهر دینی وملتی که هستند معذورند .

اهل سنت و جماعت (F30) گویند **لیس احد یعذر بترك الایمان والتوحید** هر کس که عاقل و بالغ باشد باید که یگانگی خدای تعالی را بداند و بهیچ حال معذور نیست و اگر این معنی ویرا حاصل نشد کافر باشد . **قوله تعالی : فاعلم انه لااله الا الله .**[۳]

فرقه۲۹ اباضیه ٤

قالو: لانشهد علی احد بالایمان ولا بالکفر ولکن نشهد علی الناس کلهم بالنفاق. گویند : گواهی نتوانیم داد بنی آدم را که وی مسلمانست یا کافر و مسلمانی و کافری کس نمیدانیم خود را نمی‌دانیم که مسلمانیم یا کافر و لیکن گواهی دهیم که همه منافقند، بظاهر صورت

۱ــ الخازمیه (الجازمیه ؟) اصحات حازم (جازم) ابن علی فرقة علی قول شعیب فی ان الله تعالی خلق اعمال العباد ولا یکون فی سلطانه الاما یشاء و قالوا بالموافاة وان الله تعالی انما یتولی العباد علی ما علم انهم صائرون الیه فی آخر امرهم من الایمان و یتبرأ منهم علی ماعلم انهم صائرون الیه فی آخر امرهم من الکفر وانه لم یزل محباً للاولیائه و مبغضاً لاعدائه (شهرستانی طبع احمد فهمی ج۱ص۲۰٦ .)

۲ــ الایمان ان تومن بالله وملائکته و کتبه ورسله والیوم الاخر و تؤمن بالقدر خیره وشره ، جامع الصغیر ج۱ ص٤۲۰ .

۳ــ سوره ٤۷ محمد آیه ۲۱ .

٤ــ الا باضیه اصحاب عبدالله بن اباض قالوا مخالفونا من اهل القبلة کفار غیر مشرکین یجوز منا کحتهم و غنیمة اموالهم من سلاحهم و کراعهم حلال عند الحرب . وقالوا: تقبل شهادة مخالفیهم علیهم ومرتکب الکبیرة موحد غیر مؤمن و الاستطاعة قبل الفعل و فعل العبد مخلوق لله تعالی و یفنی العالم کله بفناء اصل التکلیف ومرتکب الکبیرة کافر وتوقفوا فی تکفیر اولاد الکفار وتعذیبهم و توقفوا فی النفاق اهو شرك ام لا و فی جواز بعثة رسول بلا دلیل وتکلیف اتباعه ترددوا و کفروا علیاً واکثر الصحابة. شرح المواقف ج۳ص۲۹۲ .

مسلمانند وبباطن معنی کافر .

شعر :

اذا ما اخبر تهم ابیب فانی قد اکلهم وداقا [۱]
فلم ارد دهم الا خداعاً و لم اردینهم الا نفاقا

اهل سنت و جماعت گویند نور ایمان و سیمای صالحان در چهرهٔ هرکس که باشد پیداست **قوله تعالی : تعرف فی وجوههم نضرة النعیم .**[۲] ومنافقان را نیز دلیلی ونشانی است **قوله تعالی: ولتعرفنهم فی لحن القول** [۳].

فرقه ۴۰ لوزیه

قالوا: لاینبغی لاحدان یمس احدا لانه لایعرف الطاهر من النجس . گویند: جوز ولوز وپسته وفندق درپوست همه یکسانند چون بشکنید بعضی آن باشد که لب او نغز نیست وبعضی آن باشد که مغز ندارد ، اهل الشرك نجس العین باشند واهل ایمان طاهر ودرصورت حال همه یکسانند، چون کفر و ایمان دردلست، پاك ازپلید پدید نیست ، پس خودرا ازهمه آدمیان نگاه باید داشت مباداکه نجس شوی وندانی .

اهل سنت وجماعت گویند: این مذهب باطل است وبی اساس مصافحت دست دردست برادرمسلمان سنت است وبایکدیگرمعانقه، دستها (F31) درگردن یکدیگر کردن است ودرروایات آمده است . **قالوا: یا رسول الله ان احد نایری صاحبه بعد برهة انحنی له، قال یاخذ بیده فیصافحه اویعانقه .** گفتند یارسول الله یکی ازما مصاحب خود را بیند بعد از مدتی که یکدیگر را ندیده باشند چون به بینند پشت دو تا کنند خدمت را و دوستی را بجای آورند پیش یار خود ، خواجه علیه السلام فرمود پشت دوتا نکنند دست یکدیگر بگیرند و مصافحه کنند ، یا دست بگردن

۱ــ کذا فی الاصل بیت دوم را چنین میتوان تصحیح کرد :

فلم اروده‌م الاخداعا و لم اردینهم الانفاقا

۲ــ سوره۸۳ المطففین آیه۲٤ .

۳ــ سوره٤۷ محمد آیه۳۲ .

یکدیگر درآورند ومعانقه کنند، و با یکدیگر طعام خوردن سنت است وتنها خوردن مکروه . **قال النبی صلی الله علیه وسلم: شر الناس من اکل وحده** بدترین مردمان پرخورانند و تنها خورانند .

فرقه ۴۱ اخشبیه ۱

قالوا: الاقلام جاریة علی العباد ماداموا احیاء فاذاماتوا جفت الاقلام علیهم . گویند: قلم روانست بر بندگان مادام که درقید حیوة باشند چون از این جهان رفتند قلم برایشان خشك شد، یعنی عمل ایشان بسر آمد اگر نیکی کرده باشند همانست واگر بدی کرده همان بعدالموت نه نیکی زیاده گردد ونه بدی .

اهل سنت وجماعت گویند: هرکه سنتی حسنه درمیان مردم آورد ثواب یابد وهرکه بدان سنت کار کندهم ثواب یابد وبدان مقدار، ثواب بدیوان اعمال وی نویسند، و هرکس بدعت قبیحه در میان مردم بنیاد کند عقاب یابد وبدان مقدار ، عقاب در دیوان اعمال وی نویسند . **قال النبی صلی الله علیه وسلم: من سن سنة حسنة یعمل بها بعد موته فله اجرها ومثل اجر من عمل بها ومن سن بدعة سیئة فعلیها وزرها ومثل وزر من اتبعها** [۲] فرزند صالح را بدعای وی درجهٔ پدر و مادر وی زیاده گردد و

---

۱ ـ کذافی الاصل: ظاهراً بایدهمان اخنسیه ازفرق خوارج باشند که منسوب به الاخنس نامی هستند « وهم یقفون علی جمیع مافی دارالتقیة من اهل القبلة الاماعرفوا باسلام و کفر و یحرمون البیات والاغتیال و القتل فی السروان یبدأ احد بقتال حتی یدعی الاسلام . (حورالعین ص۱۷۲) .

۲ـ من سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها و اجرمن عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیئاً ومن سن فی الاسلام سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غیران ینقص اوزازهم » مولانا جلال الدین بلخی فرماید :

هرکه او بنهاد ناخوش سنتی ... سوی او نفرین رود هرساعتی
نیکوان رفتند و سنتها بماند ... وزلئیمان ظلم ولعنتها بماند

(رك مرآة المثنوی ص ۹۳۰) ایضاً رك : Wensinck T. 11, P. 552

این حدیث درصحیح مسلم ج۸ص۶۱ چنین آمده است :

من سن فی الاسلام سنة حسنة یعمل بها بعده کتب له مثل اجر من عمل بها ولا ینقص من اجورهم شیء ، ومن سن سنة سیئة فعمل بما بعده کتب علیه وزر من عمل بها ولا ینقض من اوزارهم شیء (رك، استاد فروزانفر: احادیث مثنوی ص۵) .

علم نافع که آموختهٔ کسی (F32) یا تصنیف وتألیف کردهٔ کسی را ، یا بقلم و کتابت آوردهٔ کسی را که بدان عمل کنند درجه زیاده می گردد وصدقهٔ جاریه چون مسجدی، و خانقاهی و رباطی که کسی از آن نفعی یابد ، ثواب آن بصاحب خیر میرسد .
قوله صلی الله علیه وسلم: اذا مات ابن آدم انقطع عمله الاعن ثلاث: ولدصالح یدعو به [1] وعلم ینتفع به وصدقة جاریة[2].

فرقه ۴۲ ثعلبیه[3]

قالوا: ان الله منشیء اعمال العباد ساعة فساعة وماخلق القضاء والقدر . گویند: آفریدگار عالم جل جلاله کردار بنی آدم را نوبنو میآفریند وهمان ساعت که بفعل آمد نوشته شد وقضا پیش نرفت است و تقدیر نوآمده است .

اهل سنت وجماعت گویند: پیش از آفریدن آسمان و زمین درمعهد . **الست بربکم؟ قالوا: بلی.** [4] آن وقت نوشته‌اند که هرذریتی که درعالم پدید آمد از آدم ، از وی چه کار آید قضا آنجا رانده‌اند و تقدیر آنجا در لوح المحفوظ رفته است .
قوله: وکل شیء فعلوه فی الزبر وکل صغیر وکبیر مستطر[5] .

فرقه ۴۳ قاسطیه

قالوا: نعمة الدنیا توجب علی العبد الاجر یعنی نعمة الدنیا اجر العباد . گویند نعمت دنیا راحت وفراغت ومرادراندن است و این جزای عمل نیکوکاران است وعذاب دنیا فقر و نامرادی و احتیاج و غم و اندوه وخشکی است جزای عمل بدکاران است وهرکه نیکی کند مکافات آن در داردنیا بوی رسد نقد بنقد ، حاجت نسیهٔ آخرت نیست و هم بدین نیز برین قیاس و عذابها جزاء اعمالهم ، ثواب و عقاب جزای اعمال و اقوال خیر وشر است و دردار دنیا

۱ـ دراصل ، بدعوته .

۲ـ اذا مات الانسان انقطع عمله الامن ثلاث : صدقة جارية ، اوعلم ینتفع به ، اوولد صالح یدعو له . جامع الصغیر ج۱ ص ـ ۱۱۱ .

۳ـ ظاهراً بایستی این فرقه همان ثعالبه ازفرق خوارج باشند رجوع کنید بتاریخ مذاهب اسلام ص۹۵ .

۴ـ سوره ۷ الاعراف آیه ۱۷۱ .

۵ـ سوره ۵٤ القمر آیه ۵۲ـ۵۳ .

باشد و در آخرت نگرانی نیست تا منتظر نباشی .

اهل سنت وجماعت (F33) گویند: دنیا ملعون است بقول رسول خدا ، وهر چه ملعون باشد لایق‌مرد نیکوکار نباشد، **قوله علیه‌السلم: الدنیا و ما فیها سوی ذکرالله و ماوالاه**[1] (ملعون) دنیا راندهٔدرگاه‌است و نعمت کردهٔ اله ومافیها مطرود و مردود ، مگر آنچه بدان حضرت راه بری و اله و ما والاه چنین چیز اجر عالمین نتواند بودن .

فرقه ۴۴ مکونیه

(قالوا:) الله کون بتکونیه لقوله تعالی الله خالق کل شیء[2] **وهو شیء خالق کل نفسه** گویند: خدایتعالی‌را وجود خودازذات‌خود بود بدلیل آیت که گفته شد چون آفریدگار جملهٔ اشیاء اوست و حال آنك وی نیز چیزیست ،پس خالق نفس‌خود خود بوده باشد .

اهل سنت و جماعت گویند: مسلم که خالق‌کل شیء مفید عمومست، اما عقل مخصوص این عام شود چنانك خدای‌تعالی فرمود: **واوتیت من کل شیء**[3] یعنی‌قرینهٔ عقل حکم‌کند و عام را خاص گرداند . همه عقلا دانند معدوم مطلق بخودی خـود نگردد ، چنانك عقل حکم می کند، درحکایت بلقیس که حشمت وملکت‌او بدرجه‌ای رسیده بود که از هر چه در صحن وجود هستی داشت بر مایده سلطنت بلقیس[4] و خوان پادشاهی وی موجود بود بعطایای الهی از ماه تابماهی و از هرچه خواهی او را آماده بود و او را داده بودند **و اوتیت ن کل شی** عقل و فهم عاقل این عام را خاص میگرداند و میگوید که بسی چیزها بود که بلقیس را نبود چون کوه قاف[4] و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و لوح و قلم و در این جواب نکتهٔ هست

---

۱ ـ رك : Wensinck, T II , P . 151

۲ ـ سوره ۱۳ (الرعد) آیه ۱۷ و سوره ۳۹ (الزمرد) آیه ۶۳

۳ ـ و اوتیت من کل شی ولها عرش عظیم سوره ۲۷ (النحل) آیه ۲۳

٤ ـ بلقیس نام ملکه‌سبا که بعدبز نی‌سلیمان‌بن داوددرآمد وقصه‌او درادبیات‌اسلامی مشهور است (قصص‌الانبیاء ثعلبی ص ۱۸۳)

٤ ـ اصطلاح کوه قاف درکیهان شناسی اسلامی عبارت از نام کوهی است که‌گرداگرد جهان را احاطه کرده است . (دائرةالمعارف اسلامی ماده‌قاف)

دقیق بتحقیق و ما یعقلها الاالعالمون

فرقه ۴۵ متوسمه [۱]

قالوا: علیك بقلبك یخطر علیه الخیر بنوره والشر بظلمته فاستعمل ماتوسمت منه گویند: هوش با خوددار و گوش با دل دار و هر چه دل گوید بجای آور پند نگاه دار که آینه(F34) غیب نما دل تست اگر دل پاك باشد و نورانی همه چیز فرا آید بالهام ربانی و دل که ظلمانی باشد زنگار طبیعت انسانی گرفته ، هر چه ترا فرا آید همه گناه و معصیت باشد ، چنانکه رسول خدا فرمود :

دم بدم فرود آمدن ملك است از فلك یا فرود آمدن شیطان دم بدم بردل انسان

قوله صلی الله علیه وسلم: ان الشیطان لمة بقلب ابن آدم و للملك لمة[۲]

پس می‌باید که خاص دل باید بود که حاکم دلست نه قرآن و نه خبر

اهل سنت و جماعت گویند: **القلب معدن الخیر والشر فعلیك بالاثر**

دل آدمی معدن خیرست و شر و تخم بدی و نیکی در سرشت دل کشته‌اند از دل مردم هردم سر برمیزند و تو نیك از بدندانی و خیر از شر نشناسی برتو باد که هرچه کنی بفرمان دل نکنی مطیع قرآن و تسلیم فرمان باش آنچه از رسول الله بتو رسیده است پیرو آن باش و دست در آن زن **قوله تعالی: و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنهُ فانتهوا[۳]، صدق الله .**

فرقه ۴۶ محروقیه

قالوا ان الله تعالی لایحرق الکافر بالنار الا مرة واحدة فصاروا رماداً گویند: کافران را عذاب نباشد و آتش دوزخ

---

۱ ـ توسم، دیدن چیزی را و نظر کردن وفراست بردن و بعلامت پی بردن ، یقال توسمت فیه الخیر (منتهی الارب)

۲ـ لم الشئی جمعه وضمه ولمة اسم المرة من لم : الشدة الشی المجتمع ، یقال اصابته لمة من الجن ویقال للشیطان لمة ای خطوة اودنو . (المنجد) سیوطی حدیث فوق را چنین آورده است : «ان للشیطان لمة بابن آدم و للملك لمة فاما لمة الشیطان فایعاذ بالشر و تکذیب بالحق و اما لمة الملك فایعاذ بالخیر وتصدیق بالحق فمن وجد ذلك فلیعلم انه من الله تعالی فلیحمدالله ومن وجدالاخری فلیتعوذ بالله من الشیطان» (جامع الصغیر ج۱ ص۳۲۲)

۳ ـ سوره ۵۹ (الحشر ، آیه ۹)

کجا امان دهد کافران را که دم از پیکار زنند، آتش دوزخ در ایشان گیرد و بسوزاند و خاکستر شوند و همان باشد و دیگر عذاب نه‌بینند.

اهل سنت و جماعت گویند: کافران هرگز از عذاب خلاصی نیابند **خالدین فیها**[1] و هرگز معدوم نشوند لاآخر **لعذابهم** هرگاه که پوست ایشان سوخته گردد پوستی دیگر بقدرت بدل گردد **قوله تعالی : کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها**[2]، **صدق الله العظیم.**

فرقه ۴۸ بوستانیه

قالوا: الجنة و النار غیر (F35) موجوداً فی النار و سیوخذ یوم القیامة[3] گویند که یقین است که دوزخ در زمین نگنجد و بهشت در آسمان مجال ندارد که بهشت را فراخی بیشتر از وسعت هفت زمین و (هفت) آسمان است. **قوله تعالی : عرضها کعرض السماء و الارض،**[4] فردا که آسمانها طی کنند و در نوردند، **کطی السجل للکتب**[5] و در خانه عدل چنانك اول بود **کما بدأنا اول خلق نعیده**[6] بهشت را بر جای آسمان بیافریند و چون زمین را از میان دایره بردارد و **الارض جمیعاً قبضته**[7] دوزخ را بجای زمین موجود گرداند و ظاهر سازد.

اهل سنت و جماعت گویند: در اسفل السافلین زیر طبقه هفتم زمین مکانیست که آنرا سجین[8] نامست دوزخ امروز آنجاست مهیا و معد، **قوله تعالی: انا اعتدنا للکافرین**

۱ ـ سوره ۲ (البقره) ۱۵۷ :خالدین فیها لا نخفف عنهم العذاب و هم ینظرون
۲ ـ سوره ٤ (النساء) آیه ۵۹
۳ ـ کذا فی الاصل ، عبارت غلط است قیاساً ممکن است اینطور تصحیح شود : الجنة و النار غیر موجودین و سیوجد ان یوم القیامه!
٤ـ و جنة عرضها کعرض السماء و الارض، سوره ۵۷ (الحدید) آیه ۲۱
۵ ـ سوره ۲۱ (الحج) آیه ۱۰٤
٦ ـ سورهٔ ۲۱ (الحج) آیه ۱۰٤
۷ ـ سوره ۳۹ (الزمر) آیه ٦۸
۸ـ در قرآن بیان سجین چنین آمده : کلا ان کتاب الفجار فی سجین و ما ادریك ما السجین ، کتاب مرقوم . سوره ٧٦ (المطففین) آیه ۸ ـ ۹
سجین کتابی است که در آن اعمال فجار نوشته شده است (معجم القرآن) چاه عمیقی که در آن اعمال فجار نگاهداری میشود Hughes p. . 583 .

سلاسل واغلالا و سعیراً[1] و بالای هفتم طبقه آسمان درخت سدرةالمنتهی[2] است چنانك در خبر آمده است که اگر اسب تیزرو یکسال تمام رود و بسرعت تمام تك زند ، دوازده ماه وماهی سی‌روز دویده باشد هنوزسایهٔ برك آن درخت ندویده باشد . بهشت باقی امروز آنجاست و بام بهشت عرش خداست **قوله تعالی : عند سدرة المنتهی عندها جنةالمأوی . قال النبی صلی‌الله‌علیه وسلم، عرش الرحمان سقف الجنة**[3].

فرقه ۴۸ مفروعیه

قالوا: ان الله اجری القلم بما هو کاین الی یوم القیامة وجف القلم گویند: هرچه بودنی بود نوشته‌شد ازخیروشر و سرانجام هرکس همان‌خواهدبود که ساخته‌اند وعاقبت‌هرکس‌همان که پرداخته‌اند بهیچ حیل، دگرگون نخواهد شد وخدای تعالی اکنون فارغ است از همه کار. **قال النبی صلی‌الله علیه وسلم ، فرغ الله من اربع من الخلق والرزق والاجل، صدق نبی الله**[4] (F36)

اهل سنت و جماعت گویند : **فرغ مما کان لا مما هو کاین** آنچه باشد نوشتند و فارغ شدند از آن‌و آنچه میباشدروزبروز می‌نویسندوخدای‌تعالی‌هر روزشانی‌دارد **قوله تعالی : کل یوم هو فی شأن**[5]

فرقه ۴۹ نجاریه[6]

قالوا : ان الله یجزی العباد فی افعاله لاعلی افعالهم، گویند: چون گفتن‌زبان و گرفتن دست ورفتن پای آفریدهٔ خداست وبقدرت اوست واین‌قوتها درآدمی او نهاده است وآدمی را او آوریده‌است

---

۱ ـ سوره ٧٦ (الدهر) آیه ٤

۲ ـ سدر بمعنی درخت کنار است(ترجمان‌القرآن) درختی‌درآسمان هفتم که‌ریشه‌اش درآسمان ششم است .

Hughes, P. 582

۳ ـ سوره ۵۳ (النجم) آیه‌١٤و ١٥

٤ ـ این حدیث را سیوطی‌چنین‌آورده، فرغ الی ابن آدم من اربع : الخلق والخلق و الرزق و الاجل (جامع‌الصغیر ج ۲ ص ۱۷۲)

۵ ـ سوره ۵۵ (الرحمن) آیه ۲۹

٦ ـ اصحاب محمد بن الحسین النجار و هم موافقون لاهل‌السنة فی خلق الافعال و ان الاستطاعة مع‌الفعل العبد یکتسب فعله وهم موافقون للمعتزلة فی‌نفی‌الصفات‌الوجود وحدوث‌الکلام و فی نفی رؤیة الباری (شرح المواقف ص ۲۹٤)

والله خلقکم وما تعملون[1] پس معلوم شد که فعل بندگان فعل اوست پس اگر جزا دهد بندگان را بفعل خود جزا داده باشد نه بر فعل ایشان چون ایشان را از ذات خداوند افعالست و نه اقوال .

اهل سنت و جماعت گویند : سعی از آدمی است و آدمی را خیر بقدر سعی است **قوله تبارك و تعالى : و ان ليس للانسان الا ما سعى ان سعيه سوف يرى**[2]

فرقه ۵۰ خارجیه[3] **قالوا : الله و لاسواه** گویند: خدا بس و گاه باشد که گویند الله و رسوله بس ، دیگر کس نیست فریاد رس ، از آل رسول چه کار آید واز علی مرتضی چه گشاید ازهمه بیزاریم و گواهی دهند که امیرالمؤمنین علی بعد از مصطفی کافر شد ، خاندان شاه اولیاء را دشمن دارند ، لعنت بر ایشان :

آنکس بهر دو عالم کارش نظام گیرد — کاردبدست همت ، دامان آل یاسین[4]

اهل سنت و جماعت گویند سخنان ناسزا در حق امیر المومنین علی کرم

---

۱ ـ سورة ۳۷ (الصافات) آیه ۹۴

۲ ـ سوره ۵۳ (النجم) آیه ۴۰ـ۴۱

۳ ـ الخوارج و هم سبع فرق .المحکمه و هم الذين خرجوا على علي عندالتحكيم قالوا من نصب من قريش و غيرهم و عدل فهو الامام و كفروا عثمان و اكثر الصحابه ومرتكب كبيره ،البيهسية قالوا :الايمان هوالاقراروالعلم بالله وبماجاء به الرسول و قالوا الاطفال كابائهم ايماناً و كفراً ، و الازراقه قالوا كفر علي بالتحكيم و كفرت الصحابه و كفروا قعدة عن القتال و قالوا : تحرم التقيه ويجوز قتال اولادالمخالفين و نسائهم و لا رجم على الزانى لاحد للقذف على النساء و قالواالاطفال المشركين فى النار مع آبائهم و يجوز نبى كان كافراً و مرتكب الكبيره كافر ، النجديه عذروا الناس بالجهالات فى الفروع و قالوا : لاحاجة للناس الى الامام ، والاصفريه و الاباضيه قالوا مخالفونا من اهل القبله كفار غير مشركين و فعل العبد مخلوق الله تعالى .

(شرح المواقف ج۳ ص ۲۹۱)

۴ـ قوله تعالى وسلام على آل ياسين،اى على محمد واهل بيته (مجمع البحرين مادة يأس)

ناصر خسرو راست :

چون تو بتی گزیدی کز رنج وشر آن بت

بر کنده گشت و کشته یکرویه آل یاسین

الله وجهه و علیه التحیة کفر است که ولی خداست و وصی مصطفی و وصی رسول را دوست باید داشت و هوا داری خاندان نبوت اساس دین‌است، او اجرت رسالت و مزد نبوت داشت وازاقارب اهل بیت نبی‌است **قوله و تبارک و تعالی : قل لا اسئلکم علیهٔ اجراً الاالمودة فی القربی**[۱] **صدق الله .** (F37)

فرقه ۵۱ شیعه [۲]

قالوا: ان علیاکرم‌الله وجهه و علیه التحیة والسلام کان فی الشجاعة والسخاوة وفی العلم بحرذاخر وفی الحلم طور راسخ وانزل فی شانه انما ولیکم الله ورسوله[۳] **و قال النبی صلی‌الله علیه وسلم فالامامة بعده‌حقه‌وهو افضل من منعه من حقه کان ظالماً**[٤] گویند در شجاعت‌وسخاوت امیرالمومنین علی آیتی‌بود(وهاج) ودرعلم دریائی‌بودمواج ودرحلم کوهی‌بود و آیت **انما ولیکم‌الله** درشأن‌وی نزول کرد ورسول‌خدا در حق وی گفت **قوله صلی‌الله علیه و سلم من کنت مولیه فعلی مولیه**[۵] بچندین دلیل و نشان وآیت و برهان بعد از مصطفی امامت حق علی مرتضی است و هر که قدم در پیش نهاد ار کبر بود و عناد و ظلم و بیداد .

اهل سنت و جماعت گویند که صحابه کبار اجماع کردند و امیرالمومنین علی نیز رضا داد برخلافت ابوبکر صدیق رضی‌الله عنه، پس برین تقدیر هیچ ظلمی

۱ـ سوره ٤٢ (الشوری)آیه ۲۲

۲ـ الشیعة، ای‌الذین شایعو اعلیا و قالوا انه الامام بعد رسول الله با لنص اما جلیا و اما خفیا واعتقدوا ان الامامة لا تخرج عنه و من اولاده و ان خرجت فاما بظلم یکون من غیرهم و اما بتقیة منه اومن اولاده (شرح‌المواقف ج۲ ص ۲۸۷)

۳ـ سوره ٥ (المائده) آیه ٦۰

٤ـ رك . فرق الشیعه نوبختی طبع ریتر .

٥ ـ این سخن پیغمبرص‌است که‌در روزحجةالوداع در غدیر خم گفت : ایهاالناس : الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول‌الله قال فمن کنت مولاه فهذا علی مولاه الهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من‌خذله و ادر الحق معه کیف ما دار (شرح باب حادی‌عشر ص ٥٢ایضاً جامع‌الصغیر ج۲ ص٥٢) مولوی‌راست:

زان سبب پیغمبر با اجتهاد — نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت‌هر کسی‌رامنم‌مولاودوست — ابن عم من علی مولای اوست

(احادیث مثنوی ص ۲۲٦)

نرفته باشد ودیگر در آن زمان که رسول خدا ازاین عالم‌رفتن ساختة بود و از این دار الفنا رخت بر بسته و در فراش وداع خسته نیابت و امامت نمازرا به‌ابوبکرداد، وپیشوائی نماز دلیل خلافت است وحاشا که براميرالمومنین علی کسی ظلم و بیداد کرده باشد .

فرقه۴۲ورافضیه۱

قالوا انزل‌الوحی من الله‌علی علی و کان النبی نایبآله

رافضی گوید جبرئیل علیه‌السلام وحی‌را باامیرالمومنین علی‌میرساند وچون در سال‌کوچك بود و سن مبارك او هشت بود اول نزول‌کردبرمحمد مصطفی از قبل او رسالت اداکرد پس نبوت درحقیت (F38)علی را بوده باشد و علی‌برسول می‌آموخت و رسول در مجمع ادا میکرد، وگاه باشدکه گویند نبوت وظیفه علی بود ، جبرئیل خطاکرد وحی را با امیرالمومنین علی میبایست رسانید

اهل سنت و جماعت گویند: جواب الاحمق سکوت [۲] .

فرقه ۴۳و۱امامیه۳

قالوا: لایصح الصلوة الا خلف امام معصوم من اولاد حسین بن علی‌والخلافةحقه و الدنیالا یخلو منه لقوله

---

۱ ـ رافضه در آغاز نام فرقه‌ای از مردم کوفه بودکه از اصحاب زیدبن علی بن حسین بودند و چون او از لعن ابوبکر و عمر خود داری کرد او را ترك گفتند و بهمین جهت رافضه خوانده شدند . مغیرةبن سعید پیشروفرقه مغیریه چون دید دیگر شیعیان‌از وی روی گردان‌شدند ایشان را رافضه نامید . اهل‌تسنن عموم فرق‌شیعه را رافضه خوانند (خاندان نوبختی ص ۲۵٦ ، تبصرة العوام ص ۱٦۷

۲ ـ گفت اوراینست الادرد لوت پس جواب احمق اولی ترسکوت(مولوی)نظیر السکوت‌عن الاحمق‌جوابه ، جواب ابلهان خاموشی‌است، رك ، امثال و حکم(دهخداج۲ ص۵۸۸) جمله و جواب الاحمق سکوت مثلی است که در کلام علی ع نیزآمده است : ما ارضی‌المومن ربه بمثل الحلم و لااسخط الشیطان بمثل الصمت ولاعاقب الاحمق بمثل السکوت عنه(احادیث مثنوی ص۱۱۸)

۳ ـ الامامیه فقالوا بالنص الفلی علی‌امامته علی وکفروا الصحابة وساقواالامامة الی جعفر الصادق واختلفوا فی‌المنصوص علیه بعده (شرح مواقف ص ۲۹۰ ، تبصرة العوام ص ۱۹٤

علیه‌السلام الائمة من قریش[1] گویند هر نمازی که پیشوای آن نماز امامی نباشد معصوم، از فرزندان حسین بن علی علیه‌السلام آن نماز درست نیست، باید که صغیره و کبیره بر امام راه نیافته باشد و بهیچ گناه آلوده نباشد تا امامت را شاید و نماز در عقب او درست باشد و چنین امامی در ایامی نباشد الا از فرزندان امیرالمؤمنین حسین بن علی و هرگز نباشد که از دار دنیا ایشان خالی باشند و خلافت حق ایشان است و میراث ایشان، واز تعدی اهل ظلم پنهان شده‌اند و خود را نمی‌نمایند.

اهل سنت و جماعت گویند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده است **صلوا خلف کل بر و فاجر**[2] یعنی نماز گذارید در عقب هر نیکوکار و بدکاری.

فرقهٔ ۶۴ ناوسیه[3]

قالوا: لیس بعد رسول الله افضل من علی لان الانسان لا یدعو نفسه والمراد فی قوله تعالی انفسنا وانفسکم[4] **علی و کان نفس رسول الله فیکون افضل من غیره** گویند در آیت مباهله حق‌تعالی جل‌جلاله امیرالمؤمنین علی را نفس رسول خواند و رسول باتفاق از همه فاضلترست و از همه انبیاء بزرگتر و از کل اولیا و اصفیا بهتر پس امیرالمؤمنین علی چون بمرتبهٔ رسول باشد بعد از رسول هیچکس فاضلتر از امیرالمومنین علی نباشد.

اهل سنت و جماعت گویند چون در نماز ابوبکر را امامت فرمود دلیل

---

۱ ــ «الائمة من قریش: ابرارها امراء ابرارها، وفجارها امراء فجارها، و ان امرت علیکم قریش عبداً حبشیا مجدعاً فا سمعوا له و اطیعوا، مایخیر احدکم بین اسلام و ضرب عنقه فان خیر بین اسلام و ضرب عنقه فلیقدم عنقه»

این حدیث از علی بن ابیطالب روایت شده.

(جامع الصغیر ج ۱ ص ۴۲۱، ابن‌حزم الفصل ج ۴ ص ۸۹)

۲ــصلوا خلف کل بر وفاجر وصلوا علی کل بر و فاجر و جاهدوا مع بر و فاجر

(جامع‌الصغیر ج ۲ ص ۶۶)

۳ــاز فرق شعیه امامیه که قائل به حیات جاودان و امامت امام جعفر صادق و منتظر ظهور او شدند، مؤسس آن فرقه مردی ازمردم بصره بنام عجلان بن ناوس بود (خاندان نوبختی ص ۲۶۶، تاریخ مذاهب اسلام ص ۵۴)

۴ ــ این قسمتی از آیه مباهله است، قرآن سوره ۳ (آل عمران آیه ۵۴)

آنست که وی فاضلتر باشد اماامام فخرالدین رازی[1] رحمةالله درتفسیر کبیر آورده است این سؤال را در آیت مباهله[2] ودر جواب شروع نکرده است اگر کسی را از ائمه دین دراین باب جواب صواب روی نمایدالقاکردن ثوابی داند عظیم.

فرقهٔ ۵۵ امیریه[3]

قالوا: ان علیاً کان شریکاً فی النبوة، تمسکوا بقوله صلی‌الله‌علیه و آله وسلم: انت منی بمنزلة هرون من موسی[4] گویند چون باتفاق، هرون در نبوت با موسی‌شریك بود بنص کلام مجید، و رسول گفت امیرالمؤمنین علی‌راکه‌تو ازمن‌بمنزلت هرونی ازموسی، پس علی ومحمد چنان باشند که هرون و موسی دو پیغمبر عهد باشند بشرکت.

اهل سنت و جماعت گویند: هرکس که امیر المؤمنین علی را رضی‌الله عنه در نبوت محمد شریك داند کافر باشد، جهته آنك تصدیق کرده باشد کسی را که غیر نبی باشد به نبوت و گویند سبب حدیث آن بود رسول خدای را اتفاق غزا افتاده بود بطرف تبوك[5] امیرالمؤمنین علی را گفت بخلافت من در مدنیه

---

۱ ــ امام ابو عبدالله‌محمد‌بن‌العمر بن الحسین الطبرستانی‌الرازی (۵۴۳ یا ۵۴۴ــ ۶۰۴ ﻫ) ازعلمای بزرك اسلام ومعاصر سلطان محمد خوارزمشاه، تفسیر او کتاب مفاتیح الغیب‌است که‌مشهور به«التفسیر الکبیر» میباشد. رك (معجم‌المطبوعات‌العربیه‌ص۹۱۵)

۲ ــ تفسیر فخر رازی ج ۲ ص ۶۹۷ طبع اسلامبول ۱۳۰۷

۳ ــ کذا فی الاصل، صحیح امریه است که علی را در امر رسالت با محمد ص شریك میدانستند. (رك تلبیس ابلیس ص ۲۲؛ خطط ج ٤ ص ۱۷۸)

٤ ــ الا انه لا نبی بعدی (رك احتجاج طبرسی ص٤۱، شرح باب حادی عشر ص۵۳)

۵ــ تبوك بفتح اول قریه‌ای است بین وادی‌القری و شام (معجم‌البلدان یاقوت) این غزوه بسال نهم هجری بود و موسوم به غزوه تبوك است پیغمبر خدا بنفسه عازم این حرب‌شد وعلی علیه‌السلام را بجای خویش در مدینه گذاشت‌علی خواست دراین‌جنك همراه پیغمبر باشد رسول خدافرمود: «انما خلفتك لماورائی فارجع فاخلفنی فی‌اهلی اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی.»
(تاریخ‌ابوالفداء ج ۱ ص ۱۵۶ ــ ۱۵۷)

میباش وجایگاه نگاه دار امیرالمؤمنین علی گفت : **یارسول‌الله یوم‌الهیجاء تترکنی بین‌الصبیان والنسوان**[۱] در روز غزا وحرب مرا در میان کودکان وزنان میگذاری! رسول گفت یا علی راضی نباشی که ترا منزلت هرون باشد که چون موسی بکوه طور میشد هرون را بجای خود برخلافت گذاشت **قوله تبارك وتعالی : قال موسی لاخیه هرون : اخلفنی فی قومی**[۲] **. صدق**

فرقه ۵۶ اسمعلیه[۳]

قالوا: النبوة متصلة من لدن آدم الی یوم القیامة والله برفع حجته من العباد (F40) گویند پیغمبری حجتست از خدای تعالی برخلق، تا خلق باشند ، بایدکه پیغمبری در میان ایشان باشد جهت آنك هرعصری خلقی بصفتی دیگرند وهروقت مردم را استعداد و فهمی دیگر ، پس هر زمان را پیغمبری باید مناسب حال آن زمان تا ایشان را راه بخدای نماید و شریعت لایق آن عهد در میان ایشان ظاهر گرداند و بقدر عقل ایشان بر وحدانیت دلیل و برهان نماید .

اهل سنت و جماعت گویند **لانبی بعد محمد ولایتنزل بعد القرآن کتاب،** بعد از مصطفی هیچ نبی نباشد و بعد ازقرآن هیچ کتابی منزل نشود ، کاردین در

۱ ــ این عبارت و یا مضمون آن در تاریخ طبری و ابن الاثیر در غزوه تبوك یا حوادث سال نهم هجری نیامده است .

۲ ــ سوره ۷ (الاعراف) آیه ۱۳۸ .

۳ــ الاسماعیلیة ، لقبوا بسبعة القاب : بالباطنیه لقولهم بباطن الکتاب دون‌ظاهره و بالقرامطه‌لان‌اولهم حمدان‌القرمط ، و بالسبعیه لانهم زعموا ان‌النطقاء بالشرایع‌ای‌الرسل سبعة : آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و محمدالمهدی (یعنی محمد بن اسماعیل) و بالبابکیه اذتبع طائفة منهم بابك الخرمی « و بالاسماعیلیه‌لاثباتهم الامامه لاسماعیل بن جعفر» (شرح‌المواقف ج ۳ ص۲۸۸ ــ ۲۹۰)در شرح مواقف دو نام دیگر ایشان ذکرشده یکی «تعلیمیه»است زیرا میگفتند امام باید معارف دین رابه‌پیروان خود تعلیم دهد ، و دیگر «ملاحده» است که این لقب اخیر را مخالفان بایشان داده‌اند (رك خاندان نوبختی ص۲۵۲ ، تبصرة‌العوام ص۱۸۱ ، بیان‌الادیان ص۳۶)

در عهد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بکمال رسید ، مهر بردر خانهٔ نبوت نهادند و تا روز قیامت شریعت که راه راست وصراط مستقیم است ثابت وقایم خواهد ماند . **قوله تعالی: ماکان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین وکان الله بکل شئی علیما** [1]

فرقه ۵۷ جلامده

قالوا : اشتبه علینا امر الصحابة واصلاح الامة لایکون الا بالامام من والامام یرضیه وجوه الناس صالحا کان او فاسقاً

گویند پوشیده شد (برما) احوال صحابه وندانستیم که هریك درچه کارند وحال آنکه خلق را از مقتدائی چاره نیست و بی حاکمی قاهری که بر سر ایشان باشد ، چراکه صلاح و فلاح از امت برخیزد و فتنه پدید شود پس هر کس را که بزرگان و روی شناسان اتفاق کند امام بحق وی باشد اگرطالح است واگر صالح .

اهل سنت و جماعت گویند: **الامامه عهد والخلافة امانة فلا یصلح لها الامتدین** گویند امامت عهد خداست و خلافت امانت است ، فروج و دماء و اموال خلق را حواله باوی کرده اند و فاجرظالم است(F41) پس خلافت را نشاید و این سعادت بدو نرسد و این دولت بدو راه نیابد **قوله تعالی : لاینال عهدی الظالمین** [2]

فرقه ۵۸ حکمیه [3]

قالوا الخلافة(لیس)لاحد بعدالاختلاف الی یوم القیامة

گویند: اختلاف و گفتگو درمیان صحابهٔ کبار و یاران آن بزرگوار پدیدآمد بعد ار آن اتفاق و اجماع ایشان معتبر نیست حال آنکه خلافت ازمیان خلق برخاست وهیچ کس را درهیچ وقت درروی زمین استحقاق خلافت نمانده

---

۱ ــ سوره ۱۳ (الاحزاب) آیه ۴۰

۲ ــ سوره ۲ (البقره) آیه ۱۱۸

۳ ــ ظاهراً همان «المحکمه» ازفرق خوارج باشند . «و هم الدین خرجو اعلی علی عندالتحکیم وماجری بین الحکمین و کفروه وقالوا من نسب من قریش وغیرهم وعدل فیما بین الناس فهوالامام وان غیرالسیرة وجاروجب ازیعزل او یقتل ولم یوجبوا نصب الامام بل جوزوا ان لایکون فی العالم امام و کفروا عثمان و اکثری الصحابة و مرتکب الکبیره . (شرح المواقف ج ۳ ص۲۱۹)

است . تا روزقیامت و قیام‌الساعه هر کس که دعوی خلافت کند باطل باشد وهر کس که در تحاکم برمخلوق رود کافر باشد **ومن تحاکم الی مخلوق فهو کافر عندهم**[۱] گویند: حاکم قرآن است وبحکم قرآن وخبر باید بود و هر کس که کار بمرادخود کند نه بفرمان قرآن ، کافر باشد **ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون**[۲]

اهل سنت و جماعت گویند : مطیع حاکم اسلام بودن فرمان خدا است **قوله تبارك و تعالی: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم**

فرقه ۵۹ لاعنیه ۳

یلعنون بعض الصحابة[۳] این طایفه لعنت کنند ابو بکر صدیق را و عمرخطاب را و عثمان بن عفان را و زبیر را وعایشه را رضوان الله علیهم اجمعین و گویند لعنت بر ایشان ثوابست ، جهت آنك ایشان نگذاشتند که نور ولایت امیرالمومنین علی ظاهر گردد لاجرم عالم تاریك بماند و راه راست گم شد و از شومی ایشان حق بمستحق نرسید و بولایت امیرالمومنین علی اقرارنکردند و خلافت را بوی نگذاشتند .

اهل سنت وجماعت . گویند معاذالله که کسی ایشان را لعنت کند و بر ایشان لعنت روا دارد کافر شود زیرا صحابه (F42) رسول بودند ، و ایشان را خدای تعالی ثنا گفته است . **قوله تعالی والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم**[٤] ، **صدق الله**

---

۱ ـ این فرقه چون علی قبول حکمیت کرد از فرمان او سر پیچیده او را گفتند تو در این کار خطا کردی و «لاحکم الالله» رك :(ملل ونحل شهرستانی طبع احمد فهمی ج ۱ ص۱۷۰ ـ ۱۷۹)

۲ ـ سوره ٥ (المائده)آیه ٤٨ .

۳ ـ ایشان از فرق غلاة بودند که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابوموسی اشعری و عایشه رالعن میکردند . (تلبیس ابلیس ص۳۲ ،خطط مقریزی ج ٤ ص ۱۷۷)

٤ ـ سوره (الفتح)آیه ۲۹

فرقه ٦٠ رجعیه ١

قالوا: ان الله یخلق علیا واصحابه، یرجعون الی الدنیا وینتقمون اعداهم[2] گویند: لاشك امیر المومنین علی و یاراز وی باز آیند بدار دنیا و دادخود ازجفاکاران بستانند.

اهل سنت وجماعت گویند: زهی تصور باطل زهی خیال محال، هر کس که بر قنطرهٔ اجل گذشت و از داردنیا رفت او را هرگز بدار دنیا آمدن نباشد. **انهم الیها لا یرجعون** اما اصحاب کهف[3] که بعدازسیصد و نه سال زنده، وعزیر[4] پیغمبر که مرده بود بعد از سیصد و نه سال زنده شد و سی سال دیگر در دنیا بماند و طایفهٔ که بدعاء عیسی علیه السلام زنده شدند دلیل نتوان ساخت، برای آنك امیرالمؤمنین علی و یاران وی نیز ممکن است که بدار دنیا آیند، چراکه این ازجمله نوادر ومعجزات بود.

١ــ رجعیه از غلاة تا شیعه: زعموا ان علیاًواصحابه یرجعون الی الدنیا وینتقمون من اعدائهم «تلبیس ابلیس ص٢٢»

٢ ــ دراصل: «فینقمون و اعداهم»

٣ــ در قرآن مجید قصه ایشان در سوره الکهف آمده و آن اشاره به حکایت مردان خدائی است که در عهد ملك دقیانوس از شهر افسوس گریخته و در غاری پنهان شدند.

(رك: قصص الانبیاء ثعلبی ص ٢٤٤ ــ٢٥٥)

٤ ـ در قران نام اوآمده «وقالت الیهود العزیر ابن الله» سوره نهم التوبه آیه ٣٠)، وی از انبیاء بنی اسرائیل بود و گروهی از یهود اورافرزند خدا میدانستند. در تورات او از علماء و احبار یهود شمرده شدنه‌از انبیاء ایشان، کتاب عزرا منسوب باوست.

(رك قصص الانبیاء ثعلبی ص ٢٠٣ قاموس کتاب مقدس، کتاب عزرا)

فرقه ۶۱ متربصه [۱]

گویند صاحب الزمان محمد بن حسن العسکری[۲] مهدی آخر زمان است درولایت بغداد درقریهٔ سامره [۳] از جور وجفای خلفای عباسی که قصد او کردند در سنهٔ خمسین و ماتین درخانه شد وهمانجا پنهان گشت چندانکه ویرا جستند ، نیافتند ازآن روز باز در جهان است و درمیان خلق پنهان و اورا ظهور خواهد بود، روزی باشدکه پدیدآید و عالم را بعدل و آبادانی مزین گرداند یملاء الدنیا عدلا کما ملئت جوراً و ظلماً [۴]

اهل‌سنت وجماعت گویند: لامهدی‌الاعیسی بن‌مریم ،مسلم که مهدی‌خواهد بود ولیکن عیسی باشد که درآخرزمان ازآسمان فرودآید و با دجال حرب کند و دجال بقتل آید و عیسی علیه‌السلام مردم را بدین محمد دعوت کند . متربصه گویند فرودآمدن‌عیسی علیه‌السلام ازآسمان (F43) صحیح‌است اما ظهور صاحب‌الزمان‌محمد بن حسن العسکری‌پیشتر از نزول عیسی خواهدبود ورسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ازین خبردادو گفت یهلك امة انا فی اولها والمهدی فی‌اوسطها والعیسی فی اخرها [۵]

---

۱ ـ ابن جوزی گوید :متربصه کسانی‌هستند که‌بزی زهاد درآیند و در هر عصری مردی را بخود امیر کنند و پندارند که وی مهدی امت اسلام است . وچون بمیرد مرد دیگری را برخود امیر کنندم. (تلبیس ابلیس ص ۲۲)

۲ ـ امام دوازدهم فرقهٔ شیعه اثنی عشریهٔ (رك به فصول المهمه فی معرفة احوال الائمه الاثنا عشر ص ۱۱۶)

۳ ـ نام دیگر شهر « سر من رای » که آنرا معتصم‌عباسی بین بغداد و تکریت بنا کرد و امروز معروف بسامره است (رك معجم البلدان یاقوت)

۴ ـ المهدی منی : اجلی لجبهة ، اقنی‌الانف ، یملاء الارض‌قسطاً وعدلا کما ملئت جوراً و ظلماً یملك سبع سنین . (جامع الصغیر ج ۲ ص ۵۸۰)

۵ـ کذا فی‌الاصل . ظاهراً آن حدیث چنین باشد :لا یهلك امة انا فی اولها و المهدی فی اوسطها و عیسی فی‌آخرها . راجع به مسأله مهدی و عیسی در اسلام رك : سید صدرالدین الصدر : المهدی ص ۸۸ .

فرقهٔ ۶۲ قبریه

قالوا: کیف یسیع القبر اربعة ملکین بالعمود والدبوس والمیت فیه وغایة القبر اربعة اذرع[1] گویند: بیچاره آدمی چون از دار دنیا رحلت کرد او را درقبر تنك نهادند چهار گز مقدار آن، یا کمتر و میت در آنجا چگونه گنجد ودوفرشتهٔ منکرونکیر با عمود و چوب وچماق، پس معلوم شدکه سؤال و عذاب گورچندان اعتباری ندارد.

اهل سنت‌وجماعت گویند: که خدای تعالی برفراخ کردن گور قادراست وهر کس که سؤال منکر و نکیر را منکر شود کافر. و خدای تعالی خبر داده است که دوبار مردن است و دوبار زندن شدن **قوله تعالی: ربنا امتنا اثنتین فاحییتنا اثنیتن**[2]، **صدق الله**.

فرقهٔ ۶۳ واقفیه[4]

قالوا: لیس فی الکتاب والسنة مایدل علی قدم القرآن، فلیتوقف اسلم. گویند درجملهٔ قرآن آیتی نیامده است که دلالت کند برقدیمی قرآن، ودراخبار نبوی خبری درین معنی نافذ نشده است، اگر توقف کنی بین‌الاقرار والانکار و گردآن سخن نگردی[4] که قدیم‌است یا حادث، بطریق استقامت و راه سلامت نزدیکتر باشد، میان نفی و اثبات توقف کنی که مبادا نفی و اثبات مطابق واقع نباشد بگمان اعتباری کرده باشی و نچنان باشد و گناه‌کار کردی و بزه‌مند شوی. **قال الله تعالی: ان بعض الظن اثم**[5] بی یقین گمان نتوان نهاد

اهل سنت‌وجماعت گویند: توقف در این مسأله موجب (F44) کفرست بی گمان و شك، و بصدق و یقین باید دانست که کلام صفت متکلم است و چون متکلم،

---

۱ ــ کذافی الاصل، قیاساً آن عبارت را میشود چنین تصحیح کرد: کیف یسع‌القبر ملکین بالعمود والدبوس الخ.

۲ ــ سوره ۴۰، المؤمن آیه ۱۱.

۳ ــ این فرقه باواقفه که بمرك امام‌موسی‌کاظم برامامت‌اومتوقف‌ماندندار تباطی ندارد. (رك به فرق‌الشیعه نوبختی طبع‌ریترص۶۷) و شاید از واقفه خوارج باشند. (رك تاریخ مذاهب اسلام ص۱۰۴)

۴ ــ در نسخه اصل: گرد آن سخن گردی.

۵ــ سوره: ۴۹ (الحجرات) آیه۱۲.

خدای بیچون وقدیم است ، صفات وی نیز قدیم باشد .

فرقهٔ ۶۴ حشویه ۱

قالوا الکلام حیث لاسامع ولامأمور عبث گویند: سخن گفتن جائی که شنونده نباشد و امر کردن جائی که مأمور نباشد بی معنی باشد و عبث و بازی ، اکنون چون معلومست که درازل آزال غیر از خدای ذوالجلال ، هیچ موجودی نبود **کان الله ولم یکن معه شیء** خطاب مستطاب رب الارباب رامستمع کس نبوده باشد (پس) درخلوتخانه ازلی امر و نهی با که بود، **واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة** [۲] .چون موسی نبود وفرعون نبود وادی مقدس نبود ومحمد مصطفی نبود خطاب حق با که برد **قال الله تبارک وتعالی:هل اتیك حدیث موسی اذ ناداه ربه بالوادالمقدس طوی، اذهب الی فرعون انه طغی** [۳]،**صدق الله**

اهل سنت وجماعت گویند:(موجودات)درعلم قدیم حق تعالی حاضر بودندویقین ازلی برهمه ناظر و برمعلومات خود سخن می گفت : **و طلب التعلم سیوجد الافیه عیت ، فلاسفة** ، [۴] **صدق**

فرقه ۶۵ فانیه

قالوا: الجنة والنارفی نفخ الصور یفنیان . [۵] گویند : چون هیبت و سیاست قیامت پدید آید و کوس لمن الملك بزنند اسرافیل را فرمان شود که درصور دمد **قوله تعالی: و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض** [۶] موجود ازهمه طی عدم شوندبهشت ودوزخ نیز،

---

۱ ــ و سمیت الحشویة: حشویه لانهم یحشون الاحادیث التی لااصل لها فی الاحادیث المرویه عن رسول الله ص ای یدخلونها فیها و لیست منها ، و جمیع الحشویه یقولون بالجبر والتشبیه . (الحورالعین ص ۲۰۴)

۲ ــ سوره ۴ (النساء) آیه ۷۹

۳ ــ سوره ۷۹ (النازعات) آیه ۱۵ ــ ۱۷

۴ ــ کذا فی الاصل ، شاید بتوان آنرا چنین تصحیح کرد : طلب التعلم سیؤجر الا مافیه عبث الفلاسفة .

۵ این سخن ابوالهذیل علاف از علمای کلام اسلام است درباره نیستی پذیرفتن مقدورات خدا (رك : تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۲۱)

۶ــ سوره ۳۹ (الزمر) آیه ۶۸

درآن حال وحادثه کبری وواقعهٔ عظیمی ناچیز گردد الاحی قیوم . **قوله تعالی: کل شيء هالك الا وجهه له الحکم والیه ترجعون[۱]، صدق الله(F45)**

اهل سنت وجماعت گویند : وعده رب العزت چنانست که هرچه جز خدای باشد فانی شود و بهشت صفت رضای رحمان است و دوزخ ، صفت غضب . و انفکاك صفت ازموصوف قدیم محال پس جنت وجحیم دروجه داخلست، هلاك وفنا بدوزخ و بهشت راه‌ندارد .

فرقه ٦٦ اثریه

قالوا : علینااتباع الاثر والقیاس باطل واول من قاس کان ابلیس نسبته قیاسه لعن[۲] گویند هر امر شرعی و حکمی دینی که در بایست امت بود جمله در قرآن آمده است ودراخبار نبوی مبین و معین وهرچه درآیت و روایت نیامده است حاجت نیست که خود را در وسواس اندازیم و گوئیم خمر حرامست که مستی در وی موجود است ، ما را حاجت بدین تکلیف و قیاس نیست چون اول کسی که قیاس اساس نهاد (ابلیس بود)طوق لعنت در گردنش ماند تصور وی چنان بود که جوهر آتش حقیقت مطلق است و نورانی و جرم خاك کثیف مطلق است وظلمانی، پس آتش بهتر ازخاك باشد پس آتش را چه وظیفهٔ آن باشد که خاك را برسرنهد ویاپیش خاك سر نهد (ابلیس) درمعرض جدال باحضرت ذوالجلال در قال آمد و گفت : **خلقتني من نار وخلقته من طين**[۳] چون وسواس خودرا اظهار کرد وقیاس خود بقول آورد بتازیانه **فاخروج منها فانك رجيم**[٤] از

---

۱ ـ سوره ۲۸ (القصص) آیه ۸۸

۲ ـ کذا فی‌الاصل : صحیح چنین بنظر میرسد : قالوا : علینا اتباع الاثروالقیاس باطل واول من قاس ابلیس بسبب قیاسه لعن .

راجع به حدیث : اول من قاس ابلیس قال انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین (رجوع کنید به‌مجمع‌البحرین ماده قیس) دخل ابوحنیفه علی ابی‌عبدالله (جعفر الصادق)فقال له یاا باحنیفه بلغنی انك تقیس ؟ قال نعم قال : لاتقس فان اول من قاس ابلیس حین قال خلقتنی من نارو خلقته من طین فقاس مابین اللنارو الطین ولوقاس نوریة آدم بنوریة النار عرف فضل مابین النورین وصفاء احدهما علی الاخر .

(الکافی) . ج ۱ ص ۵۸

۳ ـ سوره ۷ (الاعراف) آیه ۱۱

٤ ـ سوره ۱۵ (الحجر) آیه ۳٤

بهشت بیرون کردندش و پر و بال ملکی ازوی فروریخت مسخ گشت، آسمانی بود زمینی شد و این همه انواع بلیت و یرا روی نمود جهت آنك عقل راکار فرمود و قیاس کرد و اگر مطیع امر و فرمان بودی اینهمه نشدی، پس ما را قرآن و خبر کفایت است ودر مسائل شرعیه قیاس مصلحت نیست وهرچه بقیاس نفی و اثبات کنند باطل باشد.

اهل سنت و جماعت گویند: شرع را اصول(F46) چهاراست: کتاب[۱] وسنت[۲] و اجماع[۳] وقیاس[٤] پس اگرقیاس را منکر شوند، اصلی از اصول شریعت را نفی کرده باشند و گمراه باشند و مبتدع، قیاس از روی لغت عبرتست و عبور گذشتن است و از صورت بمعنی آمدن اعتبارست و در کلام مجید می‌فرماید که عبرت گیرید و معنی چنان باشد که امر کرده باشد بقیاس کردن **قوله تعالی: فاعتبروا یا اولی الابصار**[٥]

فرقه ٦٧ مواهبیه

قالوا: ان الله محیط بالکلیات دون الجزئیات یعنی خدای تعالی محیط کلیات است و محیط جزویات نیست، چنانك مثلا سلاطین بزرگوار در خزانهٔ خیال خودرا مجال ندهند، نواب و حجاب وامرا و وزراءِ ممالك خودرا بشناسند، اما قضایای جزویه ندانند، که درهرقریهٔ و بلدی ذکر وانثی را علی التفصیل عدد چنداست، چند جوان وچندپیروچند نوانا وچند ضعیف اند

---

۱ ـ مراد از کتاب قران مجید است.

۲ ـ السنة مشترك بین ما صدر عن النبی ص من قول، او فعل، او تقریر [illegible]ن ما واظب النبی ص بلاوجوب؟ و هی نوعان سنة هدی، و یقال لها سنة المؤکدة کالا[illegible]ان والاقامة، سنن الزوائد کاذان المنفرد والسواك. (تعریفات جرجانی)

۳ ـ الاجماع فی اللغة العزم والاتفاق و فی الاصطلاح اتفاق المجتهدین من امة محمد فی عصر علی امر دینی (تعریفات)

٤ ـ القیاس فی اللغة عبارة عن التقدیر و فی الشریعة عبارة عن رد الشیء الی نظیره و هو عبارة عن المعنی المستنبط من النص لتعدیة الحکم من المنصوص علیه الی غیره و هو الجمع بین الاصل و الفرع فی الحکم.

(تعریفات جرجانی)

٥ ـ سوره ٥٩ (الحشر) آیه ۲.

چه میکنند و چه میخورند و کجا میروند و کجا می‌خفتند [1]، خداوند عالم صانع لوح و قلم و عرش و کرسی اعظم آسمانها و زمینها و ملائکه مقرب و آفتاب و ماهتاب و بهشت ودوزخ و کواکب سیارات و بحار زاخرات و جبال راسیات را بداند انبیا و رسل و اولیا و خلفاء و عظماء دین و دنیا و کافران جبابره و طاغیان اکاسره چون فرعون بی‌عون و نمرود و عاد و ثمود وشداد و قارون و هامان را بداند حق جل و جلاله بدین کلیات محیط است اما بر دیگر مخلوقات که از حساب جزویات باشد بعلم‌او راه ندارد و از محقرات آگاه نیست .

اهل سنت وجماعت گویند : ذره و آفتاب در علم حق تعالی برابر است **لا یغرب عنه مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء** [2] چنانك کوه قاف می بیند ومی‌داند برگ کاه نیز می‌بیند و می‌داند اشارات‌چشم وابرووبینی برخداپنهان(F 47) وپوشیده نیست قوله **تعالی و لا تسقط من ورقة لا یعلمها الا هو و لا حبه فی ظلمات الارض ولارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین** [3]، **صدق الله العظیم** .

قالوا من عصی الله حبط عمله ولم‌یقبل توبته لانه یذل

ذنبه [4] **و اجترأ علی الله** گویند : نعوذ بالله کسی را که در ضلال افتاد و بمعصیت گرفتار گشت و گناه کبیره از وی صادر شد هیچ توبه قبول نشود و هر طاعت که کرده بود هباشد جهة آنك گستاخی نمود و در حریم خاص اقدام نمود و ازحدبندگی تجاوز کرد(اورا) قتل واجب‌شودو توبه قتل‌است**قوله تعالی:**

---

۱ ــ دراینجا خفتند بجای خواهند بکار رفته ، وآن ازخفتیدن بمعنی‌خوابیدن‌است ، نظامی راست :

گنبدی کز فنا نگردد پست تا قیامت برو بخفتند مست . (برهان)

۲ ــ آیه چنین است : و مایغرب عن ربك من مثقال ذرة فی‌الارض و لا فی‌السماء (سوره دهم یونس آیه ۶۲)

۳ ــ سوره ۶ (الانعام) آیه ۵۹

۴ ــ کذا فی الاصل ، ظاهراً صحیح بدل دینه میباشد .

فتوبوا الی الله بارئکم فاقتلوا انفسکم[۱] ، و **قوله تعالی :و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه**[۲] **صدق الله .**

اهل سنت و جماعت گویند: که مؤمن بارتکاب کبیره کافر نشودو تا کار بتنك آید و جان بحلق رسد توبه قبول است **قال الله تعالی : ان الله یقبل التوبة عن عباده**[۳].

فرقه ٦٩ کنزیه

قالوا لاینبغی لاحد ان یفرق حقوق ما اوجب الله علیه بالمستحق ولکنه یکنز (فی الارض)[٤] **نصیب لمن**[٤] **اراد الله**
گویند مال حق خداست و بر بندگان فرض گردانیده است که بکسی باید داد که او را بدرگاه خدا قرب و جاه باشد ، تا مقبول گردد و کسی چه داند که مقبول حضرت کیست پس طریق آن باشد که آنچه زکوة باشد نقد گرداند و آن نقد را در زیر زمین نهد اگر صاحب زکوة روزی محتاج شود صرف حال خود کند و اگر محتاج نباشد در زیر خاك باشد تا روزی حق سبحانه و تعالی روزی مستحقی گرداند و آن مال مجموع حق وی باشد .

اهل سنت و جماعت گویند خدای تعالی مستحق را در کلام(F48)مجید یاد کرده است ومعین گفته و آن طایفه هشت گروهند که صدقه و زکات ایشان را می باید دادن و حق ایشانست **قوله تبارك و تعالی :انما الصدقات للفقراء**[٥] **الایه**

فرقه ۷۰ صوفیه

قالوا السلامة فی الوحده ، گویند : صفای وقت در دلست **قوله تعالی: الا من اتی الله بقلب سلیم**[۱] و سلامت دل در تنهائی است و از خلق زمانه جدائی ،

---

۱ ــ ذلکم خیر لکم عند بارئکم (سوره ۲ البقره) آیه ۵۱ .

۲ ــ سوره ۳ (آل عمران) آیه ۷۹ .

۳ ــ سوره ۹ (النوبه) آیه ۱۰۵ .

٤ــ (تصحیح قیاسی)

٥ــ انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل (سوره ۹ التوبه آیه ٦٠)

٦ ــ سوره ۲٦ (الشعراء) آیه ۸۹ .

شعر :

گزین خلوت تودور از انجمن باش رفیق خویشتن هم خویشتن باش

آشنائی خلق دردسریست ، منقطع باش تا ندانندت
ورشوی گوشه گیر چون ابرو بر سر چشمها نشانندت
این همه جد وجهد حاجت نیست آنچه روزیست می رسانندت

شعر :

لقاء الخلق لیس یفید شیأً سوی الهذیان من قیل وقال
فلا تصحب مع الانسان الا لاجل العلم اواصلاح حال

گویند: هرکه در اغیار برخود ببست و از هنگامه عامه بجست، بساط ریا در نوردید وحجاب اعجاب بردرید بحق واصل شد **تبتل الیه تبتیلا** [۱]، مرغ طلب طالب بعرش سیر نمود وباز رجوع کرد واز آفاق تا بانفس آمد ودر نفس فروشد ودیگر از بطون بظهور آمد ودر بطون ناپدید شد، تن دل شد ودل جان شد وجان، جان جانان شد ، مجرد ومفرد و آسوده ، نه بردل غباری ونه برپشت باری ، نه درخاطر بازاری نه باکس شماری ، نه کس را بااوکاری ، مجلس او بردرگاه شود ومونس اوالله شود **وهومعکم اینما کنتم** [۲] نقد وقت گردد بمقام ابدال آیات آفاق و انفس ، هر نفس مشاهده نماید ، بسعادت روزگاری می گذراند ، گاه صحوا [۳] گاه سکر و گاه شکایت و گاه (F49) شکر ، گاه لاهوت و گاه ناسوت، گاه جبروت و گاه ملکوت ، گاه هست و گاه نیست ، گاه فنا گاه بقا ، تلوینات در طی تمکینات [۴]

شعر :

صوفیان در دمی دو عید کنند [۵] عنکبوتان مگس قدید [۶] کنند

---

۱ ـ سوره ۷۳ (المزمل) آیه ۸
۲ ـ سوره ۷۵ (الحدید) آیه ٤
۳ ـ الصحورجوع الی الاحساس بعد الغیبته بوارد قوی (الاصطلاحات الصوفیه)
٤ ـ در اصل تملینات که ظاهرا غلط است ، هر دو کلمه اصطلاح عرفانی است :
التلوین هو مقام الطلب والفحص عن طرین الاستفامه ، التمکین هو مقام الرسوخ و والاستقرار علی الاستقامة ، ومادام العبد فی الطریق فهو صاحب تلوین لانه یرتقی من حال الی حال وینتقل من وصف الی وصف، فاذاوصل واتصل فقه حصل التمکین.(تعریفات جرجانی)
۵ ـ کلیات دیوان شمس طبع امیر کبیر ص ۵۷۸

در روضهٔ رضا برسریربقا متکا ساخته .

شعر :

برتخت نشسته پادشاهی پوشیده لباس پاسبانی
دریای محیط در سبوئی بر صورت خاك آسمانی
باغی و بهشت بی نهایت در سینه مرد باغبانی

در قضایای ربانی دست‌از تدبیر انسانی بشویند وخار اختیار در مجاری‌اقدار از قدم بیرون کنند ومقام بندگی بیچارگی است

شعر :

بندگی در سرای مبدع کل ضعف وعجز است و استکانت و ذل

العبودیة ترك التدبیر و شهود التقدیر .

اهل سنت وجماعت گویند این کار دولت است تا کرا روزی گردد ، قوله تعالی: ذلك فضل‌الله یوتیه‌من یشاء والله ذوالفضل العظیم[۱]، صدق‌الله

فرقه ۷۱ دهریه ۲

قالو ان‌الله هوالدهر[۲] گویند دوران وگردش لیل‌ونهار زمستان وتابستان،آسمان وزمین، هرچه هست همین‌است قوله تبارك وتعالی: قالوا وماهی‌الاحیوتناالدنیا نموت ونحیی ومایهلکهنا الاالدهر[۴] خانه‌عین خانه خداست چنین‌بوده وچنین خواهد بود ، جمعی‌می آیند وجمعی می‌روند فلك پدر ومادر خاك ، چنانکه مولانای رومی گوید .

شعر

من این ایوان نه تو را نمی دانم نمیدانم
من این نقاش جادو را نمی دانم نمیدانم

---

۱ ـ سوره ٦٢ (الجمعه) آیه ٤

۲ ـ و قالت الدهریه : بقدم العالم ، وقدم الدهر وتدبیره للعالم ، وتأثیره فیه وانه ماابلی الدهرمن شیء احدث شیأآخر (الحوالمین ص۱٤۳)

۳ ـ لاتسبواالدهرفان الله هو الدهر (جامع الصغیر ج ۲ ص ٦۳٤)

٤ ـ سوره ٤٥ (الجاثیه)آیه ۲۳

زمین چون زن فلک چون شو خورد فرزند خود گوید
من این زنرا وآن شو را نمیدانم نمیدانم[۱]

اهل سنت وجماعت گویند ، فرقهٔ دهریه ازایمان معزولند(F50) وبمصنوعات از صانع مغفول لیل ونهار ابلقی است که بتازیانهٔ حکم حکیم مطیع است جل جلاله. در خبرست که جمعی در زمان حضرت رسالت از پریشانی وقت شکایت میکردند و از شدت زمانه و مشقت ایام گله می‌نمودند و در اثنای شکوه وگله زمانه را بد می‌گفتند و دشنام میدادندکه بدا! روزگارا که ما در وی گرفتارشده ایم ، حضرت رسالت ایشان را منع فرمود ونهی کرد **قوله صلی الله علیه وسلم: لاتسبوالدهر[۲] فان‌الله هو الدهر** منع کردن رسول علیه الصلوات والسلام آن جمع را از دشنام و بدگفتن روزگارجهت آن بود تا بدانند که بدست زمانه‌حل‌وعقدی نیست گردانندهٔ روزگار واحد قهارست تعالی جل جلاله :

چون‌قدمت بانك برابلق زند جز توکه یاردکه‌اناالحق زند[۳]

قوله تبارك وتعالی: یقلب‌الله اللیل والنهار[۴]

قالوا النساء هن‌الریاحین الدنیا لاباس لمن یطاء هن

فرقهٔ۷۲شمراخیه[۵]

بغیر نکاح ولا حضور شاهد[۶] گویند دنیا بمثل‌مرغزاری خضرة[۷] بسا تینت دار دنیا و زمان خوب صورت ریحان آن بوستان‌اند و ریحان

---

۱ زمین چون زن فلك چون شو خورد فرزند چون گربه
من این زن راوان شورا نمیدانم نمیدانم
(کلیات شمس تبریز طبع هند ص ۴۶۳)

۲-لاتسبواالدهرلان الدهرهوالله لانهم‌کانوایضیقون‌النوازل الیه فقیل‌لهم لاتسبوا علی ذلك فانه هو(الله) مجمع البحرین ، دهر)

۳ ـ از نظامی گنجوی است در مناجات باری عزاسمه در مخزن الاسرار ومطلع آن‌چنین است .
ای همه هستی ز تو پیدا شده خاك ضعیف از تو تواناشده

۴ ـ سوره ۲۴ (النور آیه۴۴)

۵ از فرق خوارج :گویند خون (مخالفان) ایشان درپنهان‌حرامست و در آشکار حلال و خون آنك مخالف ایشان بود درمیان ایشان حلال است ودر دار تقیه حرام
(تبصرة العوام ص ۴۳)

۶ ـ عبارت در متن مغشوش بود ما آنرا قیاساً تصحیح کردیم .

۷ ـ متن مغشوش است !

برای بوییدن است پس هیچ باکی نباشد کسی راکه نحش وزنا کند و باهمه زنان مجامعت حلال و مباح دانند ، چه محرم وچه غیر محرم موقوف میل طبیعت هر زن که خودرا تسلیم تو کرد مالك عین تست ، عقد و نکاح وحضور شهود و اذن ولی حاجت نیست .

اهل سنت و جماعت گویند: این مذهب اباحت است، حرام را حلال دانستن کفرست، ذریات بنی آدم مختلط گردد رسم نسل خطا شود، میراث بغیر مستحق افتد حرام زاده بوی بهشت نشنود امان از عالم بر خیزد الدیوث فی النار الغیرة من الدین[1] راهی قبیح و گناهی نضیح زناست قوله تعالی: (F51) ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشة وساء سبیلا[2]

فرقه ۷۲ سنیه

وختامه مسك[3] فرقه سنیّه ختم کتابست و این اهل سنت و جماعت را مراد پیش است و نیز اسلام را زینت و زیب است اعلاء کلمة الله و اقامه شعایر الله ، یعنی چنانست که از حد افراط وتفریط احتراز نموده اند اصحاب درجات اند و ارباب تحیات چندین در گرانمایه سفته ودرمقابله هر فرقه دون مایه دلیل گفتند و باقرآن وحدیث همرازی کردند و باهر ملت تیراندازی کردند تصور چنانست که هفتادودوملت راهزیمت دادند و چنان می‌نماید که حق بطرف ایشان است وعنان سخن در دست ایشان و اسب بیان درمیدان حجت وبرهان ، گرم وتیز راندند سخن ایشان قوت وعبارت ایشان طراوت و رونق دارد، اما دریغ و هزار دریغ که تیر شجاعت انداخته نشدو سپر سرعت پرداخته نیامد طوطی ناطقه زمزمه اختصار آغاز نهاد . الحمدلله رب العالمین والسلم علی محمد و آله اجمعین .

کتبه العبد الفقیر الی رحمة الله الغنی حسین بن شمس الحسینی الاسترابادی فی شهور سنه سبع و ثمانین و ثمانمأیه الهجریة النبویة بدارالسلطنة تبریز . .

---

۱ ـ لایدخل الجنة دیوث ، لایجدریح الجنة دیوث ؛ قیل یارسول الله و ما الدیوث قال الذی تزنی امراته و هو یعلم بها (سفینه بحار مجلسی ج ۱ ص ٤٧٤)

۲ ـ سوره بنی اسرائیل آیه ۳٤

۳ ـ ختامه مسك وفی ذلك فتنافس المتنافسون (سوره ۷۳) المطففین آیه ۲٦

فهرست الفبائی فرق

---

۱ ـ اباضیه گویند : که ایمان قول و عمل و نیت است . (معرفة المذاهب ص ۹)

۲ ـ ظاهراً اخنسیه صحیح است گویند : هر که بمیرد عمل او بدو رسد یعنی جز عمل که کرده است نیابد (معرفة المذاهب ص ۱۰)

۳ ـ اثریه ـ گویند : قیاس باطل است یعنی دلیل دانشاید (معرفة المذاهب ص ۱٥)

٤ ـ امامیه ـ : زمین را خالی ندانند از امامی که او غیب داند و فرزند او را در نماز امام و پادشاه بدانند (معرفة المذاهب ص ۸)

٥ ـ تناسخیه ـ گویند : چون جان از کالبد بیرون آید رواست که در کالبد دیگر رود (معرفة المذاهب ص ۸).

٦ ـ ثنویه ـ گویند : نیکی از یزدان است و بدی از اهریمن. (معرفة المذاهب ص ۱۲)

۷ ثعلبیه ـ گویند : که کارها بخواست خدا نیست یعنی بتقاضا و تقدیر او (معرفة المذاهب ص ۹)

۸ ـ« حبیبیه گویند : دوست عذاب نکند مر دوست را و خدای تعالی دوست ماست (معرفة المذاهب ص ۱۱)

حکمیه	٥٨	سابقیه[١٥]	٦
حشویه[٩]	٦٤	سوفسطائیه	٣
خوفیه[١٠]	١٣	سارقیه	١٤
خازمیه[١١]	٣٨	سنیه	٧٣
خارجیه	٥٠	شیطانیه[١٦]	٢٣
دهریه[١٢]	٧١	شیعیه	٥١
راوندیه	٢٨	شمراخیه[١٧]	٧٢
رافضیه	٥٢	صوفیه	٧٠
رجعیه[١٣]	٦٠	علی‌العرشیه	٧
زنادقیه[١٤]	٣١	فارقیه	٢١

---

٩ ــ حشویه ــ گویند : واجب‌وسنت و نقل هرسه یکی است زیرا که هرسه بریك لفظ وارد است (معرفة المذاهب ص ١٥)

١٠ ــ خوفیه ــ گویند : دوست نترساند مر دوست را (معرفة المذاهب ص ١١)

١١ ــ حازمیه ــ گویند : ایمان فرضی مجهول است یعنی فرضیت او روشن نشده (معرفة المذاهب ص٩)

١٢ ــ دهریه : طبعها را قدیم گویند و بندگانرا فاعل مختاردانند و خوابی بینند تعبیرآن را حق دانند ودرحق خدای ورسول و صحابه ودرقبله ودر طهارات ودرتقدیر شك آرند (معرفةالمذاهب‌ص ١٦)

١٣ ــ راجعیه ــ گویند : علی باز در دنیا خواهدآمد پیش از قیامت‌وامروز درابر است وبانك رعدآواز اوست‌وبرق‌درخشنده‌ازآتش سمهای‌اسب‌اوست(معرفةالمذاهب‌ص٨)

١٤ ــ زنادقه ــ گویند : معراج بجان بودنه به‌تن ، یعنی که جان پیغامبر در معراج رفته‌بود بی‌تن ، وخدای تعالی در دنیا دیده نشود و قیامت رامنکرند . وگویند عالم قدیم است و معدوم شیء است (معرفةالمذهب ص ١٣)

١٥ ــ سابقیه ــ گویند : سعادت و شقاوت پیش از این نبشته شده است . طاعت سود ندارد وگناه زیان‌ندارد(معرفةالمذاهب‌ص١١)

١٦ ــ شیطانیه ــ گویند : خدای تعالی شیطان رانیافریده است یعنی شیطان را وجود نیست (معرفةالمذاهب ص ١٢)

١٧ ــ شمراخیه ــ گویند : زنان همچون ریاحین اند یعنی بوی ریحان بی‌ملك مباح است پس هر زنی که‌هست بی‌نکاح مباح است ورری زنان بیگانه دیدن بی‌نکاح مباح است (معرفةالمذاهب ص ١٠)

فلاسفیه	٣٦	منکریه	٢٢
فشاریه	٩	مترفیه	٣٢
فانیه[١٨]	٦٥	مرجئیه	١١
قبریه[١٩]	٦٢	ملاحده	٣٣
قدریه	٢	متصلیه	١٨
قاسطیه[٢٠]	٤٣	منفصلیه	١٩
کرامیه[٢١]	٣٧	معتزلیه[٢٥]	٢٤
کیسانیه[٢٢]	٢٥	مشبهیه[٢٦]	٢٩
کنزیه[٢٣]	٦٩	منجمیه	٣٤
لوزیه	٤٠	معطلیه[٢٧]	٥
لاعنیه[٢٤]	٥٩	مهملیه	١٠

١٨ ـ فانیه ـ گویند : بهشت و دوزخ فانی شود (معرفة المذاهب ص ١٣)

١٩ ـ قبریه گویند : عذاب قبر نیست بعد از مردن ، یعنی ایشان عذاب و ثواب و بپرسش در گور منکرند (معرفة المذاهب ص١٤)

٢٠ ـ قاسطیه ـ گویند : کسب فریضه است و نکوهیده دارند زهد را (معرفة المذاهب ص١٢) .

٢١ ـ کرامیه ـ گمان برند : که ایمان اقرار بر زبان و قرآن محدث است و پیغمبر بنفس خویش حجت نبوت نیست بر خلق و بمعجزه باشد و محمد ص خدای را بچشم سر دید در شب معراج و گمان برند که عرش جای نشستن او و کرسی جای دو پای اوست و از انبیا کفر و گناه آید . و کسب واجب ندارند . و نیز دیگر تصور آن و تفکر در ذات و صفات خدای تعالی را جایز ندارند .(معرفة المذاهب ص ١٦)

٢٢ ـ کیسانیه گویند : نمیدانیم که افعال ماءمخلوق‌اند یا نه (معرفة المذاهب ص١٢)

٢٣ ـ کنزیه ـ مالها را در گنج نهند و زکوة آن ندهند یعنی فرض ندانند(معرفة المذهب ص ٩) .

٢٤ ـ لاعنیه برمعاویه و طلحه و زبیر وعایشه لعنت کنند (معرفة المذاهب ص٨)

٢٥ ـ رك : رساله معرفة المذاهب ص ٩

٢٦ ـ مشبهه گویند : حق تعالی بیافرید آدم را بصورت خویش (معرفة المذاهب ص ١٥)

٢٧ ـ معطلیه گویند : نامهای خدای وصفات او مخلوق است(معرفة المذاهب ص١٣)

محروقیه[۲۸]	۴۶	نجاریه[۳۰]	۴۹
متربصه[۲۹]	۶۱	ناوسیه[۳۱]	۵۴
مولهیه	۶۷	وهمیه[۳۲]	۲۶
مفروعیه	۴۸	وجودیه	۴
مبدلیه	۶۸	وضعیه	۳۵
متوسمیه	۴۵	واقفیه	۶۳

---

۲۸ ـ حرقیه ـ گویند : اهل آتش چنان سوزند که ازایشان یکی هم نماند دردوزخ (معرفة المذاهب ص ۱۳)

۲۹ ـ در رساله معرفة المذاهب دو فرقه یکی بنام : متربصه ، و دیگری بنام « مترابصیه » آمده است بدینقرار ، «متربصه : خروج کردن یعنی یاغی شدن و بجنك پیش آمدن بر پادشاهان مسلمانان روا دارند و حرام ندانند » « مترابصیه گویند علم و قدرت و مشیت مخلوق است » (معرفة المذاهب ص ۸ و۱۳)

۳۰ ـ نجاریه گویند : خدای تعالی خلق را بیافرید بر علم : و عذاب کند خدای تعالی خلق را بر فعلهای خویش نه بر فعلهای ایشان (معرفةالمذاهب ص۱۱)

۳۱ ـ ناوسیه گویند : هر که خود را بر دیگری فاضل داند او کافر باشد (معرفة المذاهب ص ۸)

۳۲ـ و همیه گویند : فعلها ما را نیست ·

۳۲ـ واقفیه : گویند در قرآن ما را ایستادن است یعنی تامل است ونگوئیم که مخلوق نیست (معرفة المذاهب ص ۱۴)

غلط نامه

غلط	صحیح	صفحه	سطر
جلیلیه	حبیبیه	٤	٦
افحبستم	افحسبتم	٧	١
فراگذشته اند	فراگذاشته اند	٧	١٣
حجود	جحود	١١	١٢
مرجیه	مرجئه	١٦	١٢
تولیی	تولی	١٩	٣
والابخیل	والانجیل	٢٥	١٦
فرقه منرفیه	فرقه مترفیه	٣٩	٦
هولذی	هوالذی	٣٠	١١
مفتاح کنورالسنة	مفتاح کنوزالسنة	٣١	٢٣
دردرحرکت	درحرکت	٣٣	٣
حکیماء	حکماء	٣٣	١١
بتکونیه	بتکونه	٤٢	٧
منتی العرب	منتهی الارب	٤٣	٢٠
سیدخذ	سیوجد	٤٤	٧
جممیا	جمیما	٤٤	١٣
الازراقه	الازارقه	٤٦	١٧
فتال اولاد	قتال اولاد	٤٦	١٨
رفتن ساخته بود	رفتن را ساخته بود	٤٨	١
القلی	الجلی	٤٨	٢٤
جهته آنك	جهة آنك	٥٠	١٠
رسول گفت گفت	رسول گفت	٥١	٣
الامانة	الامامه	٥١	٢١
زکرشده	ذکرشده	٥١	٢٣
هم الدین	هم الذین	٥٢	٢٢
ازیعزل	یعزل	٥٢	٢٤
علی اللکفار	علی الکفار	٥٣	١٥
زندن شدن	زنده شدن	٥٦	٨
گناه کار کردی	گناه کار کردی	٥٦	١٥
واقعه عظیمی	واقعه عظمی	٥٨	١
فاخروج	فاخرج	٥٨	١٧
ما بین اللنار	ما بین النار	٥٨	٢٤
تقریر بین	تقریرو بین ما واظب	٥٩	١٦
کالادان	کالاذان	٥٩	١٧
خواهند	خوابند	٦٠	١٨
طرین الاستقامه	طریق الاستقامة	٦٢	٢٤
الحوالعین	الحورالعین	٦٣	٢٣

از سری:

شرق از دیدهٔ خاور شناسان

زن در حقوق ساسانی

از:

خاورشناس نامی

پروفسور کریستیان بارتلمه

ترجمه و ملحقات با مقدمه‌ای در تیپ شناسی حقوقی

و روانشناسی جنسی ایران ساسانی

از:

آقای دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی

منتشر شد